

خلاصه ولایت فقیه

امام خمینی (ره)

توضیحات:

- خلاصه + نکات مهم
- حیطه عمومی
- با قابلیت پرینت

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی ولایت فقیه امام خمینی با جواب، اینجا بزنید

همچنین جهت مشاهده آخرین اخبار استخدامی، اینجا بزنید

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »



فهرست مطالب (برای مراجعه به هر بخش، روی آن بزنید)

- ❖ فصل اول: خلاصه ولایت فقیه امام خمینی (ره) - صفحه ۳
- ❖ فصل دوم: نکات مهم ولایت فقیه امام خمینی (ره) - صفحه ۴۲



❖ فصل اول: خلاصه ولایت فقیه امام خمینی (ره)

ولایت فقیه امام خمینی

مقدمه [مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله اجمعين. موضوع ولایت فقیه، فرصتی است که به بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود. ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق میشود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلامی را حتی اجمالاً، دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی درنگ تصدیق خواهد کرد، و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. این که امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه های علمیه خصوصاً، می باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه های علمیه ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می کنم.

نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد؛ و تبلیغات ضد اسلامی و دسپیس فکری را نخست آنها شروع کردند و به طوری که ملاحظه می کنید، دامنه آن تا به حال کشیده شده است. بعد از آنها نوبت به طوایفی رسید که به یک معنی شیطان تر از یهودند. اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند؛ و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. قصد شان این نبود که مردم را از اسلام دور کنند تا نصرانیت نضجی بگیرد؛ چون اینها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند و نه به اسلام؛ لکن در طول این مدت، و در اثنای جنگ های صلیبی احساس کردند آن چه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می اندازد، اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس، به وسایل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند. مبلغینی که در حوزه های روحانیت درست کردند و اعمالی که در دانشگاهها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاه های انتشاراتی داشتند و مستشرقینی که در خدمت دولت های استعمارگر هستند همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند. به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده اند.

اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند. دین کسانی است که آزادی و استقلال میخواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است. اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده اند و میکنند.

برای این که کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آن چه به عنوان اسلام معرفی میشود تا چه حد است، شما را توجه می دهم به تفاوتی که میان «قرآن» و کتب حدیث با رساله های عملیه هست. قرآن و کتابهای حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله های عملیه که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته میشود از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می تواند داشته باشد، بکلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بر دارد سه چهار کتاب مربوط به عبادات

و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق و سیاست و تدبیر جامعه است.

تصور شود که اسلام مانند مسیحیت اسمی و نه حقیقی چند دستور در باره رابطه بین حق و خلق است، و «مسجد» فرقی با «کلیسا» ندارد.

آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می بردند و آمریکا سرزمین سرخ پوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند، و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آن که نطفه اش منعقد شود تا پس از آن که به گور می رود، قانون وضع کرده است. همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتابهای قطوری که از دیر زمان در زمینه های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام "قضاء" و "معاملات" و "حدود" و "قصاص"^۲ گرفته تا روابط بین ملتها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی شمه ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی در باره آن نداده باشد.

رسول اکرم در مکاتیب مبارکش که به امپراتور روم شرقی و شاهنشاه ایران نوشته، آنها را دعوت کرده که از طرز حکومت شاهنشاهی و امپراطوری دست بردارند؛ از این که بندگان خدا را وادار به پرستش و اطاعت مطلقه خود کنند دست بردارند؛ و بگذارند مردم خدای یگانه و بی شریک را که سلطان حقیقی است بپرستند. سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سید الشهداء (ع) برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای این که زیر بار ولایتعهدی یزید (۲) نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد، قیام فرمود و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد. اگر نقص به این معنی باشد، اسلام ناقص است. چنانکه اسلام برای ربا خواری و بانکداری توأم با ربا خواری و برای پیاله فروشی و فحشا هم «قانون» و «مقررات» ندارد؛ چون اساساً اینها را حرام کرده است.

این هیئت های حاکمه دست نشانده استعمار که میخواهند در بلاد اسلامی چنین کارهایی را رواج بدهند البته اسلام را ناقص می بینند، و مجبورند برای این کارها قانونش را از انگلیس و فرانسه و بلژیک و اخیراً از آمریکا وارد کنند. این که اسلام مقرراتی برای سر و صورت دادن به این کارهای ناروا ندارد، از کمالات اسلام است؛ از افتخارات اسلام است.

^۱ حده در شرع اسلام بر آن دسته از مجازاتهای بدنی اطلاق میشود که برای معاصی خاصی مقرر می گردند. اندازه این مجازات ها از سوی شارع تعیین شده است

^۲ قصاص در فقه اسلام، عبارت است از آن که به حکم قانون، عین جنایت خواه قتل باشد یا قطع عضو و یا ضرب و جرح، در مورد جانی اعمال شود؛ اگر کسی که مورد جنایت واقع شده یا اولیای او تقاضای قصاص نمایند و از اخذ دیه امتناع ورزند.

توطئه ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود: یکی که در همان موقع فاش شد، این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد. و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.

تحمیل قوانین بیگانه بر جامعه اسلامی ما منشاء گرفتاریها و مشکلات بسیار شده است. اشخاص مطلعی الان در عدلیه هستند که از قوانین دادگستری و طرز کار آن شکایتها دارند. اگر کسی گرفتار دادگستری فعلی ایران با سایر کشورهای مشابه آن شود، یک عمر باید زحمت بکشد تا مطلبی را ثابت کند. وکیل متبحری که در جوانی دیده بودیم میگفته محاکمه ای را که بین دو دسته است من تا آخر عمرم در میان قوانین و چرخ و پر دستگاه دادگستری می چرخانم! و بعد از من پسر من این کار را ادامه خواهد داد! الان درست همین طور شده است؛ مگر در مورد پرونده هایی که اعمال نفوذ میشود که البته به سرعت ولی به ناحق رسیدگی و تمام می شود. قوانین فعلی دادگستری برای مردم جز زحمت، جز بازماندن از کار و زندگی، جز این که استفاده های غیر مشروع از آنها بشود نتیجه ای ندارد. کمتر کسی به حقوق حقه خود میرسد. تازه در حل و فصل دعاوی همه جهات باید رعایت شود، نه این که فقط هر کس به حق خود برسد. باید ضمناً وقت مردم، کیفیت زندگی و کارهای طرفین دعوی ملاحظه شود و هر چه ساده تر و سریعتر انجام بگیرد. دعوی که آن وقتها قاضی شرع در ظرف دو سه روز حل و فصل می کرد، حالا در بیست سال هم تمام نمی شود! در این مدت جوانان، پیر مردان و مستمندان باید هر روز صبح تا عصر به دادگستری بروند و در راهروها و پشت میزها سرگردان باشند؛ آخرش هم معلوم نمیشود که چه شد. هر کدام که زرنگ تر و برای رشوه دادن دست و دلباز تر باشند، کار خود را به ناحق هم که شده زودتر از پیش می برند؛ و گر نه تا آخر عمر باید بلاتکلیف و سرگردان بمانند.

گاهی در کتاب ها و روزنامه هایشان می نویسند که احکام جزایی اسلام احکام خشنی است حتی یک نفر با کمال بی آبرویی نوشته بود احکام خشنی است که از اعراب پیدا شده است! این خشونت عرب است که این گونه احکام آورده است. من تعجب میکنم اینها چه گونه فکر می کنند! از طرفی اگر برای ده گرم هروئین چندین نفر را بکشند میگویند قانون است. وقتی این قوانین خلاف انسانی جعل میشود، به نام این که می خواهند جلو فساد را بگیرند خشونت ندارد! من نمی گویم هروئین بفروشند، لکن مجازاتش این نیست. باید جلوگیری شود، اما مجازاتش باید متناسب با آن باشد. اگر شارب الخمر را هشتاد تازیانه بزنند خشونت دارد، اما اگر کسی را برای ۱۰ گرم هروئین اعدام کنند. خشونت ندارد! در صورتی که بسیاری از مفاسد که در جامعه پیدا شده از شرب خمر است. تصادفاتی که در راه ها واقع می شود، خودکشی ها، آدم کشی ها، بسیاری از آنها معلول شرب خمر است. استعمال هروئین می گویند بسا از اعتیاد به شرب خمر است، مع ذلک، اگر کسی شراب بخورد اشکالی ندارد؛ چون غرب این کار را کرده است و لهذا آزاد می خردند و می فروشند. اگر بخواهند فحشا را که شرب خمر یکی از واضح ترین مصادیق آن است جلوگیری کنند، و یک نفر را هشتاد تازیانه بزنند، یا زنا کاری را صد تازیانه بزنند، یا محصنه یا محصن را رجم کنند. وامصیبت است. ای وای که این چه حکم خشنی است! و از عرب پیدا شده است! در صورتی که احکام جزایی اسلام برای جلوگیری از مفاسد یک ملت بزرگ آمده است. فحشا که تا این اندازه دامنه پیدا کرده که نسلها را ضایع

جوانها را فاسد و کارها را تعطیل می کنند، همه دنبال همین عیاشی هایی است که راهش را باز کردند و به تمام معنا دامن میزنند و از آن ترویج میکنند. حال اگر اسلام بگوید برای جلوگیری از فساد در نسل جوان، یک نفر را در محضر عموم شلاق بزنند، خشونت دارد؟

از آن طرف کشتاری که قریب پانزده سال است به دست ارباب های این هیئت های حاکمه در ویتنام واقع می شود، و چه بودجه هایی خرج شده و چه خون هایی ریخته شده است، اشکالی ندارد، اما اگر اسلام برای این که مردم را در برابر قوانینی که برای بشر مفید است، خاضع کند، فرمان دفاع یا جنگ بدهد، و چند نفر مفسد و فاسد را بکشد، می گویند این جنگ چرا شده است؟

تمام اینها، نقشه هایی است که از چند صد سال پیش کشیده شده و بتدریج دارند اجرا میکنند و نتیجه می گیرند. ابتدا مدرسه ای در جایی تأسیس کردند و ما چیزی نگفتیم و غفلت کردیم. امثال ما هم غفلت کردند که جلو آن را بگیرند و نگذارند اصلاً تأسیس شود. کم کم زیاد شد و حالا ملاحظه می فرمایید که مبلغین آنها به تمام دهات و قصبات رفته اند و بچه های ما را نصرانی یا بی دین می کنند. نقشه آن است که ما را عقب نگه دارند دارند، و به همین حالی که هستیم و زندگی نکبت باری که داریم، نگه دارند، تا بتوانند از سرمایه های ما، از مخازن زیرزمینی و منابع و زمینها و نیروی انسانی ما استفاده کنند. میخواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم، فقرای ما در همین بدبختی بمانند و به احکام اسلام که مسئله فقر و فقرا را حل کرده است، تسلیم نشوند و آنان و اعمالشان در کاخ های بزرگ بنشینند و آن زندگانی مرفه و کذایی را داشته باشند.

اینها نقشه هایی است که دامنه اش حتی به حوزه های دینی و علمی رسیده است؛ به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند باید با تقیه صحبت کند و با مخالفت استعمار زدگان روبرو شود. چنانچه پس از نشر چاپ اول این کتاب عمال سفارت سفارت رژیم شاه در عراق به پا خاسته و حرکات مذبحخانه ای کردند و خود را بیش از پیش رسوا نمودند. اکنون کار به اینجا رسیده که لباس جندی (سربازی) را جزو خلاف مروت و عدالت میدانند! در صورتی که ائمه دین ماجندی (سرباز) بودند؛ سردار بودند؛ جنگی بودند در جنگهایی که شرحش را در تاریخ ملاحظه میفرمایید با لباس سربازی به جنگ می رفتند؛ آدم می کشتند؛ کشته می دادند. امیر المؤمنین (ع) «خود» بر سر مبارک می گذاشت و زره بر تن می کرد و شمشیرحمایل داشت. حضرت امام حسن (ع) و سید الشهداء چنین بودند. بعد هم فرصت ندادند وگر نه حضرت باقر (ع) هم این طور می بود. حالا مطلب به اینجا رسیده که پوشیدن لباس جندی مضر به عدالت انسان است و نباید لباس جندی پوشید! و اگر بخواهیم حکومت اسلامی تشکیل دهیم باید با همین عبا و عمامه تشکیل حکومت دهیم والا خلاف مروت و عدالت است. اینها موج همان تبلیغاتی است که به اینجا رسیده و ما را به اینجا رسانیده است که حالا محتاجیم زحمت بکشیم تا اثبات کنیم که اسلام هم قواعد حکومتی دارد.

این است وضع ما، خارجیها به واسطه تبلیغاتی که کرده اند و مبلغینی که داشته اند این اساس را درست کرده اند. قوانین قضایی و سیاسی اسلام را تمام از اجرا خارج کرده اند؛ و به جای آن مطالب اروپایی نشانده اند تا اسلام را کوچک کنند و از جامعه اسلامی طرد کنند؛ و اعمالشان را روی کار بیاورند و آن سوء استفاده ها را بکنند.

نقش تخریبی و فاسد کننده استعمار را گفتیم؛ حالا عوامل درونی بعضی از افراد جامعه خودمان را باید بر آن اضافه کنیم و آن خود باختگی آنهاست در برابر پیشرفت مادی استعمارگران وقتی کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی یا به حساب استعمار و غارت ملل آسیا و آفریقا ثروت و تجملاتی فراهم آوردند اینها خود را باختند فکر کردند راه پیشرفت صنعتی این است که قوانین و عقاید خود را کنار بگذارند همین که آنها مثلاً به کره ماه رفتند اینها خیال میکنند باید قوانین خود را کنار بگذارند رفتن به کره ماه چه ربطی دارد به قوانین اسلامی؟

مگر نمی بینند که کشورهایی با قوانین و نظامات اجتماعی متضاد توانسته اند در پیشرفت صنعتی و علمی و تسخیر فضا با هم رقابت کنند و با هم پیش بروند. به کهکشانشان هم بروند، باز از سعادت و فضایل اخلاقی و تعالی روانی عاجزند؛ و قادر نیستند مشکلات اجتماعی خود را حل کنند. چون حل مشکلات اجتماعی و بدبختی های آنها محتاج راه حل های اعتقادی و اخلاقی است؛ و کسب قدرت مادی یا ثروت و تسخیر طبیعت و فضا از عهده حل آن بر نمی آید. ثروت و قدرت مادی و تسخیر فضا، احتیاج به ایمان و اعتقاد و اخلاق اسلامی دارد تا تکمیل و متعادل شود و در خدمت انسان قرار گیرد؛ نه این که بلای جان انسان بشود؛ و این اعتقاد و اخلاق و این قوانین را ما داریم بنا بر این تا کسی جایی رفت یا چیزی ساخت ما نباید فوراً از دین و قوانینی که مربوط به زندگی بشر است و مایه اصلاح حال بشر در دنیا و آخرت است دست برداریم.

در مورد تبلیغات استعمارگران وضع همین طور است. آنها که دشمن ما هستند تبلیغاتی کرده اند و متأسفانه بعضی از افراد جامعه ما تحت تأثیر قرار گرفته اند؛ در حالی که نباید قرار می گرفتند. استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد؛ تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض که احکامی داشته باشد، مجری ندارد و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است. واضح است که این تبلیغات، جزئی از نقشه استعمارگران است، برای بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است.

ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. «ا» آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمیخواهد خود آن حضرت بیان احکام میکرد همه احکام را در کتابی می نوشتند و دست مردم می دادند تا عمل کنند. این که عقل ها لازم است خلیفه تعیین کند برای حکومت است. ما خلیفه می خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تأمین نمیکند پس از تشریح، قانون باید قوه مجریه ای به وجود آید. در یک تشریح یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت، اسلام همان طور که جعل قوانین کرده قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم (ص) خلیفه تعیین نکند، ما بَلَّغْ رِسَالَتَهُ، «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد.

استعمارگران از ۳۰۰ ۴۰۰ سال پیش زمینه تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به اینجا رسیدند. ما هم از صفر شروع می کنیم. از جنجال چند نفر غربزده و سر سپرده نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندهید اسلام را به مردم معرفی کنید تا

نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس میخوانند و کاری به سیاست ندارند؛ و باید دیانت از سیاست جدا باشد. این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده اند. این را بی دینها می گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده ای روحانی بودند، و عده دیگر سیاستمدار و زمام دار؟ مگر زمان خلفای حق یا ناحق زمان خلافت حضرت امیر (ع) سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرف ها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت می توانند ولایت فقیه حکومت اسلامی بر مردم مسلط شده و ثروت های ما را غارت کنند. منظور آنها همین است.

آنها میخواهند ما آدم نباشیم! از آدم میترسند. اگر یک آدم پیدا شد از او میترسند. برای اینکه تولید مثل میکند و تأثیراتی میگذارد که استبداد و استعمار و حکومت دست نشانگی را در هم میریزد. لذا هر وقت آدمی پیدا شد یا او را کشتند؛ یا زندانی کردند؛ یا لکه دارش کردند که «سیاسی» است. این آخوند «سیاسی» است. پیغمبر (ص) هم سیاسی بود. این تبلیغ سوء را سیاسی استعمال میکنند، تا شما را از سیاست کنار بزنند و از دخالت در امور اجتماعی باز دارند و نگذارند با دولت های سیاستهای ضد ملی و ضد اسلامی مبارزه کنید؛ و آنها هر کاری میخواهند بکنند و هر غلطی می خواهند بکنند؛ کسی نباشد آنها را بگیرد.

دلایل لزوم تشکیل حکومت

لزوم مؤسسات اجرایی

مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص)، در راس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان، مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می پرداخت: دست می برید، حد میزد؛ و رجم می کرد. پس از رسول اکرم (ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و نبود؛ بلکه هم چنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و به و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود، که بدون آن پیغمبر اکرم (ص) ما «بلغ رسالت»، رسالت خویش را به اتمام نمی رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و احکام آخرتشان تأمین شود.

اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد.

سنت و رویه رسول اکرم (ص)

سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا:

اولها، خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی میدهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است والی به اطراف میفرستاده به قضاوت مینشسته و قاضی نصب می فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه میکرد؛ معاهده و پیمان میبسته؛ جنگ را فرماندهی می کرده و خلاصه احکام حکومتی را به جریان می انداخته است.

ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می کند به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز لازم است و چون رسول اکرم (ص) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ مینماید ضرورت تشکیل حکومت را نیز می رساند.

ضرورت استمرار اجرای احکام

بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود؛ با انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود؛ یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است بنا بر این چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که همه جریانات و فعالیتهای افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه در آورد هرج و مرج به وجود می آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید. پس برای این که هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می یابد بنا بر این به ضرورت شرع و عقل آن چه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) لازم بوده یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.

رویه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

پس از رحلت رسول اکرم (ص)، هیچ یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا، پس از رسول اکرم (ص) در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر (ع) هم حکومت تشکیل شد، سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می گرفت.

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین میرساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است.

اولا، احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد، فراهم آمده است. از طرز معاشرت با هم سایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و هم شهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد. در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چه گونه باشد. برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند. انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام میورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت در آید.

قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی فصلی است به عنوان "تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است"، و «کتاب» یعنی قرآن، "تبیان کُلّ شیء" است، روشننگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد میکند طبق روایات که تمام آن چه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست، و در این شکی نیست.

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می یابی که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمیتوان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

بررسی نمونه هایی از احکام اسلامی

۱ - احکام مالی

مالیات هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه ای که ریخته نشان می دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است.

مثلا «خمس»، یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال میریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت منابع زیر زمینی و روی زمینی و به طور کلی از کلیه منافع و عواید به طرز عادلانه ای [خمس] گرفته می شود. به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد یا معدن استخراج می کند، همه را شامل می شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند، تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است در آمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس، یا مالیات بر اراضی درآمد کشورهای اسلام یا تمام دنیا را اگر تحت نظام اسلام در آید، حساب کنیم

معلوم می شود. منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهمتر از اینهاست منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات هایی که داریم یعنی خمس و زکات که البته مالیات اخیر زیاد نیست، جزیه و «خراجات» (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود.

سادات کی به چنین بودجه ای احتیاج دارند؟ خمس درآمد بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه های . کافی است تا چه رسد به بازار تهران و بازار اسلامبول و بازار قاهره و دیگر بازارها تعیین بودجه ای به این هنگفتی دلالت دارد بر این که منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است برای عمده حوایج مردم و انجام خدمات عمومی اعم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی قرار داده شده است. مخصوصاً با ترتیبی که اسلام برای جمع آوری و نگهداری و مصرف آن تعیین کرده که هیچ گونه حیف و میلی در خزانه عمومی واقع نشود؛ و رئیس دولت و همه والیان و متصدیان خدمات عمومی، یعنی اعضای دولت هیچ گونه امتیازی در استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند؛ بلکه سهم مساوی میبرند آیا این بودجه فراوان را باید به دریا بریزیم؟ یا زیر خاک کنیم تا حضرت بیاید؟ (۱) یا برای این است که آن روز مثلاً پنجاه نفر سید بخورند؟ یا اکنون فرض کنید به پانصد هزار سید بدهند که ندانند چکارش کنند؟! در صورتی که میدانیم حق سادات و فقرا به مقداری است که با آن امرار معاش کنند. منتها طرح بودجه اسلام این طور است که هر درآمدی مصارف اصلی معینی دارد یک صندوق مخصوص زکات و صندوق دیگر برای صدقات و تبرعات و یک صندوق هم برای خمس است. سادات از صندوق اخیر تأمین معاش می کنند. و در حدیث است که سادات در آخر سال باید اضافه از مخارج خود را به حاکم اسلام برگردانند. و اگر کم آوردند، حاکم به آنان کمک می کند.

از طرفی، «جزیه»، که بر «اهل ذمه مقرر شده، و «خراج»، که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته میشود، درآمد فوق العاده ای را به وجود می آورد. مقررشدن چنین مالیاتهایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» برحسب استطاعت مالی و درآمدهای مالیات سرانه بیند؛ یا از مزارع و «مواشی» آنها مالیات متناسب بگیرد. همچنین «خراج»، یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که "مال الله" و در تصرف دولت اسلامی است، جمع آوری کند. اینکار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت اندیشی است؛ و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده؛ سپس جمع آوری کنند، و به مصرف مصالح مسلمین برسانند. ملاحظه میکنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست.

۲ احکام دفاع ملی

از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» که امر به تهیه و تدارک هر چه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش.

احکام احقاق حقوق و احکام جزایی

اشاره

بسیاری از احکام از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است؛ و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم بر نمی آید.

لزوم انقلاب سیاسی

پس از رحلت رسول اکرم (ص)، معاندین و بنی امیه، لعنهم الله، نگذاشتند حکومت اسلام با ولایت علی بن ابی طالب (ع) مستقر شود. نگذاشتند حکومتی که مرضی خدای تبارک و تعالی و رسول اکرم (ص) بود در خارج وجود پیدا کند. در نتیجه، اساس حکومت را دگرگون کردند. برنامه حکومتشان بیشترش با برنامه اسلام مغایرت داشت. رژیم حکومت و طرز اداره و سیاست بنی امیه و بنی عباس ضد اسلامی بود. رژیم حکومت کاملاً وارونه و سلطنتی شد؛ و به صورت رژیم شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم و فراعنه مصر درآمد. و در ادوار بعد غالباً به همان اشکال غیر اسلامی ادامه پیدا کرد تا حالا که می بینیم. شرع و عقل حکم میکند که نگذاریم وضع حکومتها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است.

چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.

هم چنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی نظامی شرک آمیز است چون حاکمش «طاغوت» «۲» است و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت طاغوت و قدرت های نارواست شرایط اجتماعی ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت و نظام شرک آمیز است لازمه اش همین فساد است که میبینید این همان «فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» است که باید از بین برود؛ و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فساد است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد و «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» در این شرایط اجتماعی و سیاسی انسان مؤمن و متقی و عادل نمیتواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند و دو راه در برابر خود دارد با اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک آمیز و ناصالح است. یا برای این که چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین طواغیت نشود با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد

لزوم وحدت اسلامی

از طرفی، وطن اسلام را استعمارگران و حکام مستبد و جاه طلب تجزیه کرده اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا در آورده اند.

یک زمان هم که دولت بزرگ عثمانی به وجود آمد استعمارگران آن را تجزیه کردند. روسیه و انگلیس و اتریش و سایر دولت های استعماری متحد شدند و با آن جنگها کردند، و هر کدام قسمتی از قلمرو آن را به تصرف یا تحت نفوذ خود در آوردند. گر

چه بیشتر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند، و بعضی از آنها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند، باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند، و به کمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته، با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند. به همین علت پس از جنگهای متعدد در جنگ بین الملل اول آن را تقسیم کردند که از قلمرو آن ده تا پانزده مملکت یک وجبی پیدا شد هر وجب را دست یک مأمور یا دسته ای از مأمورین خود دادند. بعدها بعضی از آنها از دست مأمورین و عمال استعمار بیرون آمده است.

ما برای این که وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای این که وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت های دست نشانده آنها خارج و آزاد کنیم راهی نداریم جز این که تشکیل حکومت بدهیم چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت های مسلمان بایستی حکومت های ظالم و دست نشانده را سرنگون کنیم؛ و پس از آن حکومت عادلانه اسلامی را که در خدمت مردم است به وجود آوریم تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است؛ چنانکه حضرت زهرا . الله علیها، در خطبه خود میفرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است.

لزوم نجات مردم مظلوم و محروم

به علاوه، استعمارگران به دست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده اند، نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است و در طرف دیگر، اقلیت هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش میکنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیتهای حاکم و دستگاههای حکومتی جائز مانع آنهاست ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم همین وظیفه است که امیر المؤمنین (ع) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر میدهد و می فرماید: و کونا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً. (دشمن ستمگر و یاور و پشتیبان ستم دیده باشید).

علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند؛ و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و درکنار آنها ستمگران غارتگر و حرام خوار در ناز و نعمت به سر ببرند.

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پر خوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستم دیدگان ساکت ننشینند و بی کار نایستند:

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ، لَوْ لَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَ قِيَامَ الْحَجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كَيْفِهِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقِيَتْ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا، وَ لِأَلْفَيْتُمْ دَنِيَاكُمْ هَذِهِ اِزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ (۱) سوگند به آن که بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدیق من با وجود یافتن نیروی مدد کار تمام نمیشد و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پر خوری و غارتگری

ستمگران و گرسنگی جانگاہ و محرومیت ستم دیدگان خاموش نمانند زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم و میدیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی تان در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می پرد، ناچیز تر است. امروز چطور می توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و ببینیم عده ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده اند و نمی گذارند از حد اقل نعمت ها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند؛ و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

لزوم حکومت از نظر اخبار

طبق ضرورت عقل و ضرورت احکام اسلام و رویه رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و مفاد آیات و روایات، تشکیل حکومت لازم است.

چنانکه از فرمایش امام علیه السلام استنباط میشود علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری "ولی امر" را لازم آورده است. این علل و دلایل و جهات موقتی و محدود به زمانی نیستند؛ و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. مثلاً تعدی مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و این که برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق دیگران دست اندازی کنند همیشه هست. نمی توان گفت این فقط در زمان حضرت امیر المؤمنین (ع) بوده و مردم بعداً همه ملائکه می شوند! حکمت آفریده گار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشگی و از سنتهای خداوند متعال و تغییر ناپذیر است. بنا بر این امروز و همیشه وجود ولی امر یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگری ها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعت هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می گذارند جلوگیری کند مگر خلافت امیر المؤمنین (ع) به خاطر همین معانی نبود؟ آن علل و ضرورت هایی که آن حضرت را امام کرده است الان هم هست؛ با این تفاوت که شخص معینی نیست؛ بلکه موضوع را "عنوانی" قرار داده اند تا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیئت های حاکمه ستمگر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیت های حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقه عادلانه اسلام رفتار کنند و از آن تخطی ننمایند اگر باید جلو بدعت گذاری و تصویب قوانین ضد اسلامی توسط مجلس های قلابی گرفته شود، اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود حکومت لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت انجام نمی شود. البته حکومت صالح لازم است حاکمی که قیّم امین صالح باشد و گر نه حکومت کنندگان موجود به درد نمی خورند چون جابر و فاسدند و صلاحیت ندارند.

چون در گذشته برای تشکیل حکومت و بر انداختن تسلط حکام خائن و فاسد به طور دسته جمعی و بالاتفاق قیام نکردیم و بعضی سستی به خرج دادند و حتی از بحث و تبلیغ نظریات و نظامات اسلامی مضایقه نمودند، بلکه بعکس به دعا گویی حکام

ستم کار پرداختند! این اوضاع به وجود آمد؛ نفوذ و حاکمیت اسلام در جامعه کم شد؛ ملت اسلام دچار تجزیه و ناتوانی گشت؛ احکام اسلام بی اجرا ماند و در آن تغییر و تبدیل واقع شد؛ استعمارگران برای اغراض شوم خود به دست عمال سیاسی خود قوانین خارجی و فرهنگ اجنبی را در بین مسلمانان رواج دادند و مردم را غریزه کردند. اینها همه برای این بود که ما قیم و رئیس و تشکیلات رهبری نداشتیم. ما تشکیلات حکومتی صالح میخواهیم این مطلب از واضحات است.

طرز حکومت اسلامی

اختلاف آن با سایر طرز حکومتها

حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومتهای موجود نیست. مثلا استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرای باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دل خواه دخل و تصرف کند؛ هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد، و هر کس را خواست انعام کند و به هر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومتهای "مشروطه سلطنتی"^۳ و "جمهوری"^۴ در همین است در این که نمایندگان مردم یا شاه، در این گونه رژیمها به قانونگذاری می پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمیتوان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد؛ و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند.

مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومت های جمهوری و مشروطه سلطنتی،

^۳ پادشاهی با سلطنت شکلی است از نظام حکومت که در آن رئیس کشور عنوان پادشاه با ملکه دارد. ویژگی این نوع نظام جانشینی ارثی است اگر چه گاه به صورت انتخاب از سوی شاه یا دیگران انجام می پذیرد. حکومت سلطنتی گاه نامحدود است و تمامی اقتدارات دولتی در دست شاه بوده و قوای سه گانه از او ناشی میشود که آن را سلطنت مطلقه گویند و گاه اقتدارات شاه توسط مجلس قانونگذاری محدود میشود و وضع قوانین به نمایندگان مردم تفویض می گردد. این نوع حکومت را "سلطنت مشروطه نامند.

^۴ جمهوری نوعی حکومت است که زمام دار آن توسط رأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم انتخاب می شود. در این شکل از حکومت توارث دخالتی ندارد و مدت ریاست محدود است. جمهوری رژیم کشوری است که دموکراسی پارلمانی دارند، اما گاه بر حکومت های دیکتاتوری غیر سلطنتی نیز اطلاق می شود.

اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی مینمایند هر چه خواستند به نام قانون تصویب کرده سپس بر همه مردم تحمیل می کنند.

حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت نام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد تابع قانون هستند: همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است. اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده دار شد به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است: «خليفة الله في الأرض». نه این که به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. هم چنین بعد از این که احتمال می رفت اختلافاتی در امت پدید آید چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (ص) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم (ص) به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیر المؤمنین (ع) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

شرایط زمام دار

اشاره

شرایطی که برای زمام دار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از:

۱ علم به قانون

۲ عدالت

چنانکه پس از رسول اکرم (ص) وقتی در آن کس که باید عهده دار خلافت شود اختلاف پیدا شد باز در این که مسئول امر خلافت باید فاضل باشد هیچ گونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد اختلاف فقط در موضوع بود.

۱ چون حکومت اسلام حکومت قانون است، برای زمام دار علم به قوانین لازم میباشد. چنانکه در روایت آمده است. نه فقط برای زمام دار بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. منتها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان به همین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد. اشکالاتی هم که علمای شیعه بر دیگران نموده اند در همین بوده که فلان حکم را از خلیفه پرسیدند نتوانست جواب بگوید، پس لایق خلافت و امامت نیست. فلان کار را بر خلاف احکام اسلام انجام داد، پس لایق امامت نیست. و ... «قانوندانی» و «عدالت» از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد. مثلاً علم به چگونگی ملایکه، علم به این که صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است، هیچ یک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنانکه اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند، یا موسیقی را خوب بلد باشد، شایستگی خلافت را پیدا نمی کند. و نه به این وسیله بر کسانی که قانون اسلام را میدانند و عادلند، نسبت به تصدی حکومت اولویت پیدا

میکنند. آن چه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم (ص) و ائمه ما (ع) درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بودهریال این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداندریال یعنی قانوندان باشد؛ و ثانیاً عدالت داشته، از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضا را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم اگر زمام دار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته میشود. و اگر نکند نمی تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد.

۲- زمام دار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می خواهد «حدود» جاری کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند ۰۰ اختیار اداره بندگانش را به او بدهد باید معصیت . اختیاری نمی دهد. زمام دار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید و بیت المال مسلمین را صرف اغراض کار نباشد " لا ینال عهْدی الظَّالِمِینَ " . خداوند تبارک و تعالی به جائز چنین اختیاری نمی دهد. زمام دار اگر عادل نباشد، در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزاء عادلانه رفتار نخواهد کرد؛ و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه، تحمیل نماید، و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنا بر این نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و این که چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (ص) تا زمان غیبت، واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.

شرایط زمام دار در دوره غیبت

اکنون که دوران غیبت امام (ع) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم میآید. عقل هم به ما حکم میکند که تشکیلات لازم است تا گر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم، اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که ید همیشه در برابر اشخاصی که میخواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید. برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی گیرد، باید حکومت تشکیل داد؛ چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات میخواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است؛ مانند خراجات، خمس، زکات، و غیره.

ولایت فقیه

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا میباشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

این تو هم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است. البته فضائل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل

حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمیدهد همان اختیارات و ولایتی را که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات الله علیهم، در تدارک و بسیج سپاه تعیین ولایت و استانداران گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست روی عنوان «عالم عادل» است.

ولایت اعتباری

وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند بعد از غیبت فقیه عادل دارد برای هیچ کس این تو هم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه این که برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است.

"ولایت فقیه" از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای حضانت^۵ حکومت یا منصبی از مناصب، تعیین کند در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد.

دیگر از شئون رسول اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) اخذ مالیات خمس، زکات، جزیه و خراج اراضی خراجیه^۶ است. آیا رسول اکرم (ص) اگر زکات بگیرد چقدر می‌گیرد؟ از یک جا ده یک و از یک جا بیست یک؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) خلیفه شدند چه می‌کنند؟ جناب عالی فقیه عصر و نافذ الکلمه شدید چطور؟ آیا در این امور ولایت رسول اکرم (ص) با حضرت امیر المؤمنین (ع) و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم (ص) را ولی همه مسلمانان قرار داده و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر (ع) ولایت دارند. پس از آن حضرت امام بر همه مسلمانان حتی بر امام بعد از خود ولایت دارد؛ یعنی اوامر حکومتی او در باره همه نافذ و جاری است و میتواند قاضی و والی نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم (ص) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست برای فقیه هم هست. لکن فقها "ولی مطلق" به این معنی نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند. در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین تر باشد؛ یکی والی و دیگری والی تر باشد.

^۵ حضانت اداره و نگهداری کودک با مجنون را گویند حضانت طفل در درجه اول بر عهده مادر و پدر است. و اگر این دو حیات نداشته باشند یا فاقد صلاحیت باشند، امام و حاکم اسلامی کسی را برای این کار بر می‌گزیند.

^۶ اراضی خراجیه یا زمینهای خراجی به زمینهایی آباد گفته میشود که مسلمانان به فرمان پیغمبر (ص) یا امام آنها فتح کرده باشند. این نوع زمینها به تمام مسلمین تعلق دارد و خرید و فروش آن ممنوع است. حکومت اسلامی آنها را واگذار میکند و در برابر استفاده از آن مالی دریافت میکند که به آن «خراج» میگویند.

ولایت تکوینی

لازمه اثبات ولایت و حکومت برای امام (ع) این نیست که مقام معنوی نداشته باشد. برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است. و آن، مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه، علیهم السلام، از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی، که به موجب آن جمیع ذرات در برابر "ولی امر" خاضع اند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه (ع) نمی رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل. اصولاً رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم انواری بوده اند در ظل عرش؛ و در انعقاد نطفه و "طینت" از بقیه مردم امتیاز داشته اند؛ و مقاماتی دارند اِلی ما شاء الله؛ چنانکه در روایات معراج، جبرئیل عرض می کند: لَوْ دَنَوْتُ اَنْمَلُهُ، لَأَحْتَرَفْتُ. هر گاه کمی نزدیکتر میشدم سوخته بودم. یا این فرمایش که إِنَّ لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ. (ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل). این جزء اصول مذهب ماست که ائمه (ع) چنین مقاماتی دارند، قبل از آن که موضوع حکومت در میان باشد.

حکومت وسیله ای است برای تحقق بخشیدن به هدف های عالی

عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. حضرت امیر المؤمنین (ع) درباره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود: این کفش چقدر می ارزد؟ گفت: هیچ.. فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزشتر است؛ مگر این که به وسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم؛ و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم. پس، نفس حاکم شدن و فرمانروایی وسیله ای بیش نیست. و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید، هیچ ارزش ندارد. لذا در خطبه نهج البلاغه می فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم آن را (یعنی فرماندهی و حکومت) را رها می کردم. بدیهی است تصدی حکومت به دست آوردن یک وسیله است؛ نه این که یک مقام معنوی باشد»

هدف های عالی حکومت

حضرت در باره این که چرا حاکم و فرمانده و عهده دار کار. حکومت شده، تصریح میکند که برای هدفهای عالی برای این که حق را برقرار کنند و باطل را از میان ببرند. فرمایش امام این است که خدایا تو میدانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستم کاران است. آن چه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم این بود که خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پر خوری و بهره مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستم دیدگان سکوت ننمایند.»

خصال لازم برای تحقق این هدفها

حاکمی که میخواهد به وسیله تشکیلات دولت و قدرت آمرانه ای که دارد هدف های عالی اسلام را عملی کند، همان هدف هایی را که امام (ع) شر حداد، بایستی همان خصال ضروری را که سابقاً اشاره کردیم داشته باشد؛ یعنی عالم به قانون و عادل باشد.

و باید که جفاکار و خشن نباشد، تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولتها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.

ولایت فقیه به استناد اخبار

جانشینان رسول اکرم فقهای عادلند.

روایت نخست

اشاره

از روایاتی که در دلالتش اشکال نیست این روایت است: قال أمير المؤمنين (ع): قال رسول الله (ع) : اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَانِي ثَلَاثَ مَرَاتٍ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مِنْ خُلَفَاؤِكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعِيدِي، يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعِيدِي. أمير المؤمنين (ع) می فرماید که رسول الله (ص) فرمود: «خدایا، جانشینان مرا رحمت کن و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا جانشینان چه کسانی هستند. فرمود: کسانی که بعد از من می آیند حدیث و سنت مرا نقل می کنند و آن را پس از من به مردم می آموزند.

شیخ صدوق علیه الرحمه، این روایت را در کتابه ای معانی الاخبار، عیون اخبار الرضا، و مجالس، از پنج طریق که تقریباً چهار طریق می شود، چون دو طریق از بعضی جهات مشترک است نقل کرده است.

در مواردی که "مسند"، ذکر شده است، در یک مورد فیعلمونها، و در بقیه موارد فیعلمونها الناس می باشد. و آنجا که مرسل ذکر شده است، فقط صدر روایت است و جمله فیعلمونها الناس من بعدی را ندارد.

ما درباره این روایت روی دو فرض صحبت میکنیم:

فرض کنیم روایت "واحد" باشد و جمله فیعلمونها ها .. در ذیل حدیث زیاده شده، و یا این که جمله مزبور بوده و افتاده است. و سقوط جمله به واقع نزدیکتر است؛ زیرا اگر اضافه شده باشد، نمیتوان گفت از روی خطا یا اشتباه بوده است؛ چون همان طور که عرض شد، روایت از چند طریق رسیده، و راویان حدیث هم دور از هم زندگی میکرده اند: یکی در بلخ، و دیگری در نیشابور، و سومی در جای دیگر. با این وصف نمی شود عمداً این جمله زیاد شده باشد. و بعید به نظر میرسد که چند نفر دور از هم به ذهنشان بیاید که چنین جمله ای را به حدیث اضافه کنند. بنا بر این اگر روایت "واحد" باشد ما قاطعیم که جمله فیعلمونها ها .. از طریقی که صدوق (ره) نقل کرده اند ساقط شده و از قلم نساخ افتاده یا این که صدوق (ره) جمله را ذکر نکرده است.

فرض دیگر این که دو حدیث باشد: یکی بدون جمله فیعلمون ها .. و دیگری با این جمله وارد شده باشد. بنا بر این که جمله مزبور در حدیث باشد، قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند، شامل نمی شود؛ و نمی توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی فهمند و مصداق رُبَّ حامل فقه لیسَ بفقیه هستند و مانند دستگاه ضبط اخبار و روایات را می گیرند و می نویسند و در دسترس مردم قرار میدهند، خلیفه اند و علوم اسلامی را تعلیم میدهند. البته زحمات آنان برای اسلام و مسلمین ارزنده است، و بسیاری از آنان هم فقیه و صاحب رأی بوده اند؛ مانند کلینی (ره)، شیخ صدوق (ره) و پدر شیخ صدوق (ره) که از فقها بوده و احکام و علوم اسلام را به مردم تعلیم میداده اند. ما که میگوییم شیخ صدوق (ره) با شیخ مفید (ره)، فرق دارد، مراد این نیست که شیخ صدوق (ره) فقاقت نداشته؛ یا این که فقاقت او از مفید (ره) کمتر بوده است؛ شیخ صدوق (ره) همان کسی است که در یک مجلس تمام اصول و فروع مذهب را شرح داده است. لکن فرق ایشان با مفید (ره) این است که مفید (ره) و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایات و اخبار به کار می برده اند؛ و صدوق (ره) از فقهایی است که نظر خود را به کار نمی برده یا کمتر به کار می برده اند. حدیث آنهایی را شامل میشود که علوم اسلام را گسترش میدهند و احکام اسلام را بیان میکنند و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان طور که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) احکام اسلام را نشر و بسط می دادند؛ حوزه درس داشتند؛ و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفاده علمی میکردند؛ و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای یعلمون ها الناس همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همه مردم دنیاست این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان مخصوصاً علمای اسلام موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

روایت دوم

اشاره

محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علی بن ابی حمزه، سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر علیهما السلام، يقول: إذا مات المؤمن، بَكَتَ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبِقَاعِ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يَضِيعُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَتَثَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُضُنُ الْإِسْلَامِ كَحُضْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا. می گوید از امام موسی بن جعفر الصادق (ع) شنیدم که می فرمود: «هر گاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد فرشتگان بر او می گریند و قطعات و بر آن به پرستش خدا بر میخاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرا می رفته است و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد. که هیچ چیز آن را ترمیم نمی کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلام اند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.

در باره متن این روایت

در همین باب از کتاب کافی روایت دیگری هست که به جای اذا مات المؤمن جمله اذا مات المؤمن الفقیه دارد. در حالی که صدر روایتی که نقل کردیم کلمه الفقیه را ندارد، لکن از ذیل آن که تعلیل میفرماید به لَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ معلوم می شود

کلمه «فقیه» از بالای روایت افتاده باشد. مخصوصاً با مناسبتی که از ثلم فی الاسلام، حصن و مانند آن استفاده می شود که تمام مناسب با فقها است.

در مفهوم روایت

این که می فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسلام اند» در حقیقت فقها را موظف و مأمور میکند که نگهبان باشند، و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند. بدیهی است این فرمایش امام به هیچ وجه جنبه تشریفات ندارد. مثل تعارفاتی نیست که به هم می کنیم. من به شما شریعتمدار» می گویم و شما به من «شریعتمدار» می گویید! با مثل این که پشت پاکت به هم می نویسیم: حضرت مستطاب حجه الاسلام. اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند، و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او حصن الاسلام گفته می شود؟ او حافظ اسلام است؟ اگر رئیس حکومتی به صاحب منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش. وظیفه نگهبانی او اجازه میدهد که برود خانه بخوابد تا دشمن بیاید آن ناحیه را از بین ببرد؟ یا به هر نحوی که می تواند باید در حفظ آن ناحیه جدیت کند؟ اگر بگویید که ما بعضی احکام اسلام را حفظ میکنیم، من از شما سؤال می کنم: آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام را اجرا میکنید؟ نه. شکافی در اینجا ایجاد گردید و در هنگامی که شما وظیفه نگهبانی داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد. مرزهای مسلمین و تمامیت ارضی وطن اسلامی را حفظ میکنید؟ نه. کار ما دعا گویی است قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت. شما از ثروتمندان حقوق فقرا را می گیرید و به آنان می رسانید؟ چون وظیفه اسلامی شما این است که بگیریید و به دیگران بدهید. نه، اینها مربوط به ما نیست. ان شاء الله دیگران می آیند انجام می دهند! دیوار دیگر هم خراب شد. شما مانند مثل شاه سلطان حسین و اصفهان!

روایت سوم

اشاره

علی عن أبیه، عن النوفلی، عن السمونی، عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله (ص) الفقهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ الدنیا. قیل یا رسول الله و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ، فَإِذَا فَعَلُوا فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَأَحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.. رسول اکرم (ص) می فرماید: «فقها امین و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروت‌های ناروای) دنیا نشده باشند. "گفته شد: ای پیغمبر خدا وارد شدنشان به دنیا چیست" می فرماید: "پیروی کردن قدرت حاکمه بنا بر این اگر چنان کردند بایستی از آنها بر دینتان بترسید و پرهیز کنید".

بررسی تمام این روایت محتاج به بحث طولانی است، ما فقط در باره جمله الفقهاء امناء الرسل که مورد نظر و مربوط به "ولایت فقیه" می باشد، صحبت میکنیم. ابتدا باید دید پیغمبران چه وظایف و اختیارات و شغلی دارند، تا معلوم شود فقها، که مورد اعتماد و امانتدار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند.

هدف بعثتها و وظایف انبیا

به حکم عقل و ضرورت ادیان، هدف بعثت و کار انبیا (ع) تنها مسأله گویی و بیان احکام نیست این طور نیست که مثلا مسائل و احکام از طریق وحی به رسول اکرم (ص) رسیده باشد و آن حضرت و حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه (ع) مسأله گوهایی باشند که خداوند آنان را تعیین فرموده تا مسائل و احکام را بدون خیانت برای مردم نقل کنند؛ و آنان نیز این امانت را به فقها واگذار کرده باشند تا مسائلی را که از انبیا گرفته اند بدون خیانت به مردم برسانند، و معنای الفقهاء اماناء الرسل این باشد که فقها در مسأله گفتن امین باشند. در حقیقت مهمترین وظیفه انبیا (ع) برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنانکه این معنی از آیه شریفه به وضوح پیداست " لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ " هدف بعثتها به طور کلی، این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکان پذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم (ص)، و خواه پیروانش پس از وی توفیق تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند.

حکومت بر وفق قانون

چون حکومت اسلام حکومت قانون است قانون شناسان و از آن بالاتر دین شناسان یعنی فقها، باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه ریزی کشور مراقبت دارند فقها در اجرای احکام الهی امین هستند. در اخذ مالیات حفظ مرزها، اجرای حدود امینند نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند یا در اجرای آن کم و زیاد شود. اگر فقیه بخواهد شخص زانی را حد بزند با همان ترتیب خاص که معین شده باید بیاورد در میان مردم و ۱۰۰ تازیانه بزند حق ندارد یک تازیانه اضافه بزند، یا ناسزا بگوید، یک سیلی بزند، یا یک روز او را حبس کند. هم چنین اگر به اخذ مالیات پرداخت باید روی موازین اسلام، یعنی بر وفق قانون اسلام، عمل کنند. حق ندارد یک شاهی اضافه بگیرد نباید بگذارد در بیت المال هرج و مرج واقع شود، و یک شاهی ضایع گردد. اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام کاری انجام داد. "نعوذ بالله" فسقی مرتکب شد، خود به خود از حکومت منعزل است. زیرا از امانتداری ساقط شده است.

حاکم در حقیقت قانون است. همه در امان قانون اند در پناه قانون اسلام اند. مردم و مسلمانان در دایره مقررات شرعی آزادند، یعنی بعد از آن که طبق مقررات شرعی عمل کردند کسی حق ندارد بگوید اینجا بنشین با آنجا برو این حرفها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. مثل این حکومتها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده اند. هر کس در خانه خود می لرزد که شاید الان بریزند و کاری انجام دهند. چنانکه در حکومت معاویه و حکومتهای مانند آن امنیت را از مردم سلب نموده و مردم امان نداشتند. به تهمت یا صرف احتمال میکشند تبعید میکردند و حبس میکردند حبس های طویل المده چون حکومت اسلامی نبود. هرگاه حکومت اسلامی تاسیس شود، همه در سایه قانون با امنیت کامل به سر می برند، و هیچ حاکمی حق ندارد بر خلاف مقررات و قانون شرع مطهر قدمی بردارد. پس، معنای «امین» این است که فقها تمام اموری را که اسلام مقرر داشته به طور امانت اجرا کنند، نه اینکه تنها مسأله بگویند.

{روایت چهارم}**منصب قضا متعلق به کیست**

عن محمد بن یحیی، عن محمد بن احمد، عن یعقوب بن یزید، عن یحیی بن مبارک، عن عبد الله بن جبهه، عن ابی جمیله، عن إسحاق ابن عمار، عن ابی عبید الله (ع) قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه، لشریح: یا شریحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً لَا یَجْلِسُهُ (مَا جَلَسَهُ) إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أَوْ شَقِیٌّ. حضرت امیر المؤمنین (ع) خطاب به شریح می فرماید: «تو بر مقام و منصبی قرار گرفته ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی گیرد.

و شریح چون نبی و وصی نبی نیست شقی بوده است که بر مسند قضاوت نشسته است شریح کسی است که در حدود ۶۰ سال منصب قضاوت را در کوفه عهده دار بود و از آن آخوندهایی که به واسطه تقرب به دستگاه معاویه حرفهایی زده و فتوایی صادر کرده و بر خلاف حکومت اسلامی قیام کرده است. حضرت امیر المؤمنین (ع) در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند، رجاله نگذاشتند و به عنوان این که «شیخین او را نصب کرده اند و شما بر خلاف آنان عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند. منتها حضرت نمیگذاشتند بر خلاف قانون دادرسی کند.

دادرسی با فقیه عادل است.

از روایت بر می آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (ص) یا وصی اوست. در این که فقهای عادل به حسب تعیین ائمه (ع) منصب قضا دادرسی را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است اختلافی نیست. برخلاف مساله "ولایت" که بعضی مانند مرحوم نراقی و از متاخرین مرحوم نائینی، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می دانند، و بعضی نمی دانند. اما این که منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است. نظر به این که فقها مقام نبوت را دارا نمیباشند و شکی نیست که شقی هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «اوصیاء» یعنی جانشینان رسول اکرم (ص) می باشند. منتها از آنجا که غالباً وصی نبی را عبارت از وصی دست اول و بلا فصل گرفته اند، لذا به این گونه روایات اصلاً تمسک نشده است. لکن حقیقت این است که دایره مفهوم وصی نبی توسعه دارد و فقها را هم شامل می شود. البته وصی بلا فصل حضرت امیر (ع) است و بعد از او ائمه (ع) می باشند و امور مردم به آنان محول شده است. تصور نشود که منصب حکومت یا قضا برای حضرات ائمه (ع) شأنی بوده است. زمامداری فقط از جهت این که بتوانند حکومت عدل را برپا کنند و عدالت اجتماعی را بین مردم تطبیق و تعمیم دهند قابل اهمیت بوده است. لکن مقامات روحانی ائمه (ع) که فوق ادراک بشر می باشد به نصب و جعل مربوط نیست چنانچه اگر رسول اکرم (ص) حضرت امیر (ع) را وصی هم قرار نمی داد، مقامات معنوی آن حضرت محفوظ بود. این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شأن و منزلت معنوی می دهد، بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی می سازد. در هر حال از روایت می فهمیم که "فقها" اوصیای دست دوم رسول اکرم هستند و اموری که از طرف رسول الله به ائمه واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است.

روایت پنجم

روایت دیگر که از ادله یا مؤیدات مطلب است و از حیث سند و دلالت از روایت اول بهتر میباشد از طریق کلینی نقل شده و از این طریق ضعیف است. لکن صدوق روایت را از طریق سلیمان بن خالد آورده که صحیح و معتبر می باشد. روایت چنین است.

و عن عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی عن ابي عبد الله المؤمن، عن ابن مشكان، عن سليمان بن خالد، عن ابي عبد الله (ع) قال: اتقوا الحُكُومَه، فَإِنَّ الحُكُومَهَ إِنَّمَا هِيَ لِلإِمَامِ العَالِمِ بِالقَضَاءِ العَادِلِ فِي المُسْلِمِينَ، لِنَبِيِّ (كَتَبِي)، أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ. امام م یفرماید از حکم کردن (دادرسی) بپرهیزید، زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت و آیین دادرسی و قوانین و عادل در میان مسلمانان باشد برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

ملاحظه می کنید کسی که میخواهد حکومت دادرسی کند اولاً باید امام باشد. در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است نه معنای اصطلاحی به همین جهت نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می نمود.

دوم، این که عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی دانست حق قضاوت ندارد.

سوم اینکه باید عادل باشد.

(روایت ششم)

در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم روایت سوم توقیعی (۱) است که مورد استدلال واقع شده و ما کیفیت استدلال را عرض می کنیم:

فی کتاب إكمال الدين و إتمام النعمه (۱) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَصَامِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل اشكلت على فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان (ع): أما ما سألت عنه. أَرَشَدَكَ اللهُ وَ تَبَتَكَ (إلى ان قال) و أما الحوادث الواقعه، فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رواه حديثنا. فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَ أَنَا حُجَّةُ اللهِ. وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ العُمَرِي، فَرَضَى اللهُ عَنْهُ وَ عَن أَبِيهِ، فَإِنَّهُ ثِقَّتِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ، نامه ای برای حضرت ولی عصر (عج) می نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال میکند و محمد بن عثمان عمري نماینده آن حضرت نامه را می رساند جواب نامه به خط مبارک صادر میشود که ... در حوادث و پیشامدها به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنانحجت من بر شمايند و من حجت خدايم ...

منظور از "حوادث واقعه" که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعیه نیست. نویسنده نمیخواهد بپرسد در باره مسائل تازه ای که برای ما رخ میدهد چه کنیم چون این موضوع جزو واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند. در زمان ائمه (ع) هم به فقها رجوع میکردند و از آنان میپرسیدند کسی که در زمان حضرت صاحب سلام الله علیه باشد و با نواب اربعه روابط داشته باشد و به حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند به این موضوع

توجه دارد که در فرا گرفتن مسائل به چه اشخاص باید رجوع کرد. منظور از «حوادث واقعه پیشامدهای اجتماعی و رفتاری هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی میداده است. و به طور کلی و سر بسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمیرسد در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم وظیفه چیست یا حوادثی را ذکر کرده و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم آن چه به نظر می آید این است که به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده اند که در حوادث و مشکلات به روایت احادیث ما، یعنی فقها مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما می باشند و من حجت خدا بر شمایم. حجت خدا یعنی چه؟ شما از کلمه «حجه الله» چه میفهمید؟ یعنی خبر واحد حجت است؟ «۱» و اگر زراره «۲» روایتی را نقل کرد حجت می باشد؟ حضرت امام زمان نظیر زراره است که اگر خبری از رسول اکرم (ص) نقل کرد باید به پذیریم و عمل کنیم؟ این که می گویند ولی امر حجت خداست آیا در مسائل شرعی حجت است که برای ما مسأله بگوید؟ اگر رسول اکرم (ص) فرموده بود که من می روم و امیر المؤمنین (ع) حجت من بر شماست. شما از این می فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد، فقط مسأله گویی مانده که آنها به حضرت امیر (ع) واگذار شده است؟ یا اینکه حجه الله یعنی همانطور که حضرت رسول اکرم حجت است و مرجع تمام مردم، خدا او را تعیین کرده تا در همه کارها به او رجوع کنند، فقها هم مسئول امور و مرجع عام توده های مردم هستند؟

روایت هفتم مقبوله عمر بن حنظله

اشاره

آیاتی از قرآن مجید روایت دیگری که از مؤیدات بحث ماست مقبوله «۱» عمر بن حنظله میباشد. چون در این روایت به آیه شریفه ای تمسک شده، لازم است ابتدا آن آیه و آیات قبل آن مورد بحث قرار گیرد و معنای آن تا حدودی معلوم شود، سپس روایت مورد بحث قرار گیرد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَعِيرًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» خداوند امر فرموده که امانتها را به اهلش (صاحبش) بدهید و هر گاه بین مردم داوری کردید به عدالت داوری کنید. خدا به آن اندررتان میدهد و یاد آوریتان می کند. بی شک خدا شنوای بیناست ای ایمان آوردگان خدا را اطاعت کنید و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیای امرتان متصدیان رهبری و حکومتان را بنا بر این اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید آن روش بهتر است و خوش عاقبت تر.

تحریم دادخواهی از قدرتهای ناروا

حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا چه اجرائی و چه قضائی نهی می فرمایند. دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نیابند به سلاطین و حکام جور و قضائی که از عمال آنها هستند رجوع کنند هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند باز حق ندارد به

حکام جور برای دادرسی مراجعه کنند. هم چنین اگر طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد نمیتواند به قضات سر سپرده و عمال ظلمه مراجعه نمایند. هر گاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد به طاغوت یعنی قدرتهای ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرتها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نائل آمد. *فإنما يأخذہ سختاً و إن کان حقاً ثابتاً* له. به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند حتی بعضی از فقها در عین شخصی (ا) گفته اند که مثلاً اگر عباى شما را بردند و شما به وسیله احکام جور پس گرفتید نمی توانید در آن تصرف کنید. ۲۰ ما اگر به این حکم قائل نباشیم دیگر در کلیات یعنی در عین کلی اشک نداریم مثلاً در این که اگر کسی طلبکار بود و برای گرفتن حق خود به مرجع و مقامی غیر از آن که خدا قرار داده مراجعه و طلب خود را به وسیله او وصول کرد تصرف در آن جائز نیست و موازین شرع همین را اقتضا می کند.

حکم سیاسی اسلام

این حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب میشود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شود و این تشکیلات عریض و طویل دادگستری که جز زحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی دهد برچیده گردد و راه بسوی ائمه هدی (ع) و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضاوت دارند باز شود. مقصد اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آنها هستند مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند به ملت اسلام اعلام کرده اند که اینها مرجع نیستند و خداوند امر فرموده که مردم باید به سلاطین و حکام جور کافر شوند عصیان) بورزند و رجوع به آنها با کفر ورزیدن به آنها منافات دارد. شما اگر کافر به آنان باشید و آنان را نالایق و ظالم بدانید نباید به آنها رجوع کنید.

مرجع امور علمای اسلام اند

بنا بر این تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: *ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا*. در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا طبق قواعد آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی میشناسند رجوع کنند. امام (ع) هیچ جای ابهام باقی نگذاشته تا کسی بگوید پس راویان حدیث (محدثین) هم مرجع و حاکم میباشند. تمام مراتب را ذکر فرموده و مقید کرده به این که در حلال و حرام طبق قواعد نظر کند و به احکام معرفت داشته موازین دستش باشد تا روایاتی را که از روی تقیه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع میباشد تشخیص دهد و معلوم است که معرفت به احکام و شناخت حدیث غیر از نقل حدیث است.

علما منصوب به فرمانروایی اند

می فرماید، *فإنی قد جعلته علیکم حاکماً من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد حاکم (فرمانروا) بر شما قرار دادم، و کسی که این شرایط را دارا باشد از طرف من برای امور حکومتی و قضائی مسلمین تعیین شده و مسلمانها حق ندارند به غیر او رجوع کنند*. بنابر این اگر قلدری مال شما را خورد مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که اما تعیین فرمولده و اگر با کسی

سر دین نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد نیز مرجع آن قاضی است که حضرت تعیین فرموده و نمی توانید به دیگری رجوع نمائید. این وظیفه عمومی مسلمانهاست نه اینکه عمر بن حنظله.

{روایت هشتم}

اشاره

برای این که مطالب بهتر روشن شود و به روایات دیگر مزید گردد روایت ابی خدیجه را نیز می آورم

محمد بن حسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن احمد بن محمد، عن حسین بن سعید، عن ابی الجهم، عن ابی خدیجه، قال: بعثنی أبو عبد الله (ع) إلى أحد أصحابنا فقال: قُلْ لَهُمْ: إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ الْخُصُومَةُ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَاقِ اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا. وَإِيَّاكُمْ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ . (۱) ابو خدیجه یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق (ع) میگوید که حضرت صادق (ع) به من ماموریت دادند که به دوستانمان یعنی شیعه از طرف ایشان چنین پیغام بدهم مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می افتد یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می آید برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشت کار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را میشناسد بین خودتان حاکم و داور سازید زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد.

منظور از تداری فی شئی که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این فساق رجوع نکنید. از این که دنبال آن می فرمایند: من برای شما قاضی قرار دادم معلوم میشود که مقصود از فساق و جماعت زشت کار قضاتی بوده اند که از طرف امرای وقت و قدرتهای حاکمه ناروا منصب قضاوت را اشغال کرده اند در ذیل حدیث می فرماید و ایاکم آن یخاصم بعضکم بعضاً إلى السلطان الجائر، در مخاصمات نیز به سلطان جائر یعنی قدرت حاکمه جائر و ناروا رجوع نکنید، یعنی در اموری که مربوط به قدرت های اجرائی است به آنها مراجعه ننمایید. گر چه سلطان جائر قدرت حاکمه جائر و ناروا به طور کلی است و همه حکومت کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانون گذاران و مجریان را شامل می شود ولی با توجه به این که قبلاً از مراجعه به قضات جائر نهی شده معلوم میشود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر یعنی مجریان است. جمله اخیر طبعاً تکرار مطلب سابق یعنی نهی از رجوع به فساق نیست زیرا اول از مراجعه به قاضی فاسق در امور مربوط به او که عبارت از بازجویی اقامه بینه و امثال آن میباشد نهی کردند و قاضی تعیین نموده وظیفه پیروان خود را روشن فرمودند. سپس از رجوع به سلاطین نیز جلوگیری کردند. از این معلوم میشود که باب قضاء غیر از باب رجوع به سلاطین است و دو رشته میباشد. در روایت عمر بن حنظله که می فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید به هر دو رشته اشاره شده است. منتهی در این روایت فقط نصب قاضی فرموده ولی در روایت عمر بن حنظله هم حاکم مجری و هم قاضی را تعیین کرده است.

آیا علما از منصب حکومت معزولند؟

اکنون باید دید این که امام (ع) در زمان حیات خود طبق این روایت منصب قضاوت را برای فقها قرار داده و بنا به روایت. عمر بن حنظله هر دو مقام ریاست و قضاوت را به آنان واگذار کرده است آیا وقتی که امام از دنیا رحلت فرمودند فقها خود بخود از این مقام برکنار میشوند؟ تمام قضات و امرائی که ائمه (ع) قرار داده بودند با رفتن خودشان از منصب ریاست و قضاوت معزول می گردند یا نه؟

با قطع نظر از این معنی که وضع و ولایت امام (ع) با دیگران فرق دارد و بنا بر مذهب شیعه تمام دستورات و اوامر ائمه (ع) در زمان حیات و مماتشان لازم الاتباع است باید دید وضع مناصب و مقاماتی که در دنیا برای اشخاص تعیین می شود چگونه است؟ در رژیمهای دنیا چه سلطنتی و چه جمهوری با هر شکل دیگر اگر رئیس جمهور یا سلطان وقت از دنیا رفت، یا اوضاع دگرگون شد و رژیم تغییر کرد مقامات و منصبهای نظامی به هم نمی خورد مثلاً درجه یک سپهبد خود بخود از او گرفته نمی شود، سفیر از سفارت عزل نمی گردد وزیر مالیه استاندار، فرماندار و بخشدار از مقام خود برکنار نمی شوند. البته رژیم جدید و دولت بعدی می تواند آنان را از مقامشان برکنار و عزل نماید ولی این مناصب خود بخود سلب نمی گردد. بعضی امور است که خود بخود از بین می رود، مثل اجازه حسبیه یا وکالتی که فقیه به کسی میدهد که در فلان شهر اموری را انجام دهد. اگر فقیه فوت شود این امر هم زایل میشود. اما اگر فقیه فرض بفرمایید قیم برای صغیری، یا متولی برای موقوفه ای تعیین کرد با فوت او این مناصب از بین نرفته به حال خود باقی است.

«صحیحہ فداح» روایت نهم

علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن القداح (عبد الله بن ميمون) (١) عن ابي عبد الله (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَّعُجُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَعْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتِ فِي الْبَحْرِ، وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَهُ الْبَدْرُ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهماً وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَحْمَدُ بَحْظُ وَافِر (٢) امام صادق (ع) از قول پیامبر عالی قدر (ص) نقل می فرماید که خداوند برای کسی که در پی دانش راه به پیماید راهی بسوی بهشت می گشاید، و فرشتگان برای ابراز خشنودی خویش یا خدا) بال و پرشان را به دانشجو فروانی گسترند و برای دانشجو هر که در آسمان است و هر که در کره زمین حتی ماهی در دریا طلب آموزش میکند و برتری دانشمند بر عابد مثل برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است و به راستی دانشمندان میراث بر پیامبرانند و پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی گذارند بلکه علم به میراث می گذارند، بنابر این هر کس بهره ای از علم فرا گیرد بهره ای شایان و فراوان برده باشد

روایت ابو البختری روایت دهم

اشاره

عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن أبي البختری، عن أبي عبد الله (ع)، قال: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورثُوا ذَرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا، وَ إِنَّمَا أورثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وافرًا، فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ، فَإِنَّ فِينَا، أَهْلَ الْبَيْتِ، فِي كُلِّ حَلْفٍ عُدُولًا، يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِبِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ

امام صادق (ع) می فرماید: علما میراث برانند زیرا که پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی گذارند بلکه احادیثی از سخنان را به میراث می گذارند. بنا بر این هر که بهره ای از احادیثشان برگیرد در حقیقت بهره ای شایان و فراوان برده باشد. پس بنگرید که این علمتان را از چه کسانی می گیرید زیرا در میان ما اهل بیت پیامبر (ص) در هر نسلی افراد عادل درستکاری هستند که تحریف مبالغه و رزان و روش سازی نارواگران و تاویل نابخردان را از دین دور میسازند (یعنی ساحت دین را از تغییرات مغرضان و تعریف های نادانان و امثال آن پاک می گردانند).

بررسی روایت

مقصود ما از نقل این روایت که مرحوم نراقی هم به آن تمسک کرده اینست که در احادیث خود متهم است و علمای اهل سنت از جمله احمد بن حنبل او را جاعل و کذاب شمرده اند. از علمای امامیه شیخ طوسی او را عامی المذهب و ضعیف دانسته است. این غضائری در باره وی گوید او عامی و کذاب است اما از امام صادق (ع) احادیثی روایت کرده که مورد وثوق است.

معنی جمله العلماء ورثه الانبياء که در این روایت آورده شده معلوم شود. در اینجا چند بحث است:

۱. مراد از «العلماء» چه کسانی هستند؟ آیا علماء امت است یا این که ائمه (ع) مقصود میباشند؟ بعضی احتمال داده اند که مراد ائمه علیهم السلام باشد. «۱» لیکن ظاهر اینست که مراد علماء امت باشد و خود حدیث حکایت میکند که مقصود ائمه (ع) نیست. زیرا وضع مناقبی که در باره ائمه (ع) وارد شده غیر از این است. این جملات که انبیاء احادیثی از خود به ارث گذاشته اند و هر کس آن را اخذ کند حظ وافر برده ... نمیتواند تعریف ائمه (ع) باشد این جملات شاهد بر این است که مراد علماء امت است. هم چنین در روایت ابی البختری بعد از جمله العلماء ورثه الانبياء میفرماید. فانظروا علمکم هذا عن تأخذونه که ظاهراً میخواهد بفرماید علماء ورثه انبياء هستند منتهی باید توجه داشته باشند که علمشان را از چه کسی باید بگیرند تا بتوانند ورثه انبياء باشند. این که بگوئیم مراد اینست که ائمه ورثه انبياء هستند و مردم باید علم را از ائمه کسب کنند خلاف ظاهر است. هر کس روایاتی را که در باره ائمه علیهم السلام وارد شده ملاحظه کند و موقعیت آن حضرات را نزد رسول الله (ص) بداند متوجه می شود که مراد از این روایت ائمه نیستند بلکه علماء امتند چنانکه امثال این مناقب برای علماء در روایات بسیاری وارد شده، مانند: علماء اُمّتی کسائر انبياء قبلی و علماء اُمّتی کأنبياء بنی اسرائیل در هر صورت این ظاهر است که مراد علماء امت باشد.

۲. ممکن است گفته شود که از جمله العلماء ورثه الانبياء به تنهایی نمی توانیم مطلبی را که میخواهیم ولایت فقیه (استفاده کنیم، زیرا انبياء یک جهت نبوت دارند و آن اینست که علم را از مبدا اعلی به وحی یا الهام و یا به کیفیت دیگر می گیرند ولی

این حیثیت اقتضای ولایت بر مردم و مؤمنین را ندارد و اگر خدای تعالی حیثیت امامت و ولایت را برای آنان قرار ندهد قهرا این حیثیت را دارا نیستند و فقط نبی هستند و اگر مأمور به تبلیغ هم شدند باید چیزهایی را که دارند به مردم برسانند. در روایات ما، بین نبی و رسول فرق گذاشته شده است به این معنی که رسول مأمور به تبلیغ است؛ ولی «نبی» فقط مطالب را می‌گیرد. و چون حقیقت نبوت و حیثیت ولایت با هم فرق دارد و در این عبارت وصف عنوانی انبیا مراد بوده و علما را به لحاظ همین وصف عنوانی نازل منزله انبیا قرار داده است. و این وصف هم اقتضای ولایت را ندارد بنا بر اینما نمیتوانیم از این جمله برای علماء استفاده ولایت را بنماییم

۳ ممکن است گفته شود احکامی که بعد از وفات پیغمبر (ص) از ایشان به جای گذاشته شده نوعی میراث است اگر چه اصطلاحاً به آن میراث گفته نمیشود و کسانی که این احکام را میگیرند وارث پیغمبر هستند لکن از کجا معلوم منصب ولایتی که رسول اکرم (ص) بر همه مردم دارد قابل ارث باشد و به ارث برده شود؟

شاید آن چه قابل ارث میباشد همان احکام و احادیث است. در همین روایت هم دارد که انبیاء علم را به ارث می‌گذارند و هم چنین در روایت ابوالبختری می‌فرماید: «إنما أُوْرثوا احادیث من احادیثهم. پس معلوم میشود احادیث را به ارث گذاشته اند و ولایت قابل ارث و میراث نیست.

این اشکال هم صحیح نیست زیرا ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلانی است و در این امور باید به عقلاً مراجعه کنیم و ببینیم که آنان انتقال ولایت و حکومت را از شخصی به شخص دیگر به عنوان ارث اعتبار میکنند یا نه؟ مثلاً اگر از عقلای دنیا سؤال شود که وارث فلان سلطنت کیست؟ آیا در جواب اظهار میدارند که منصب قابل از برای میراث نیست یا می‌گویند که فلانی وارث تاج و تخت است؟ اصولاً این جمله وارث تاج و تخت از جملات معروفه است. شکی نیست که امر ولایت از نظر عقلاً مانند ارث در اموال که از شخصی به دیگری منتقل میشود قابل انتقال است. اگر کسی به آیه شریفه النبى أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. نظر کند و این روایتی را که میگوید العلماء ورثة الأنبياء. بنگرد متوجه میشود که مراد همین امور اعتباریه است که عقلاً آن را قابل انتقال می‌دانند.

اگر این عبارت العلماء ورثة الانبياء درباره ائمه عليهم السلام وارد شده بود هم چنان که در روایت آمده که ائمه (ع) در همه امور وارث پیغمبر (ص) هستند، «۱» جای تردید نبود که می‌گفتیم ائمه (ع) در همه امور وارث پیغمبر (ص) هستند، و این طور نبود کسی بگوید که مراد وراثت در علم و مسائل شرعیه است.

بنا بر این اگر ما فقط جمله العلماء ورثة الانبياء را در دست داشتیم و از صدر و ذیل روایت صرف نظر میکردیم، به نظر میرسید که تمام شئون رسول اکرم (ص) که بعد از ایشان قابل انتقال است، و از آن جمله امارت بر مردم که بعد از ایشان برای ائمه (ع) ثابت است برای فقها هم ثابت میباشد مگرشئونی که به دلیل دیگری خارج شود. و ما هم به مقداری که دلیل خارج میکند کنار می‌گذاریم.

اثبات ولایت فقیه از طریق نص

اشاره

اگر فرضاً گفته شود که از روایت استفاده می شود که رسول الله (ص) جز علم چیزی به ارث نگذاشته است و امر ولایت و خلافت هم ارثی نیست و اگر خود رسول الله (ص) می فرمود علی وارثی) استفاده نمی کردیم که حضرت امیر (ع) خلیفه آن حضرت است. در این صورت ناچاریم که راجع به خلافت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام به نص متشبت شویم و بگوئیم که رسول الله (ص) امیر المؤمنین (ع) را به خلافت منصوب کرده است و همین مطلب را نسبت به ولایت فقیه می گوئیم. چون بنا بر آن روایتی که سابقاً ذکر شد فقها از طرف رسول الله (ص) به خلافت و حکومت منصوبند به این طریق بین این روایت و روایاتی که دلالت بر نصب دارد جمع میکنیم.

مؤیدی از فقه رضوی

در عوائد نراقی از فقه رضوی روایتی نقل میکند به این مضمون مَنزَلَهُ الْفَقِيهَ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزَلِهِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ ۳۰ مقام فقیه این زمان مثل مقام پیامبران بنی اسرائیل است.

البته نمی توانیم بگوئیم که فقه رضوی از امام رضا (ع) صادر شده ولی میتوان به عنوان مؤید به آن تمسک کرد. باید دانست مراد از انبیاء بنی اسرائیل فقهای که در زمان حضرت موسی بودند و شاید به آنان از جهتی انبیاء گفته می شد نمی باشد. فقهای که در زمان حضرت موسی بودند همه تابع آن حضرت بودند و به پیروی او کارهایی داشتند و شاید وقتی که حضرت موسی آنان را برای تبلیغ به جایی میفرستاد ولی امرشان هم قرار می داد البته ما از وضع آنها دقیق نداریم اما این معلوم است که خود حضرت موسی (ع) از انبیاء بنی اسرائیل است و همه چیزهایی که برای حضرت رسول الله (ص) هست برای حضرت موسی هم بوده است البته به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان بنا بر این ما از عموم منزله ۴۰ در روایت می فهمیم آن چه را که برای حضرت موسی در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده برای فقها هم میباشد.

اگر کسی احکام را آن طور که خدا راضی نیست تفسیر کرد. بدعتی در اسلام گذاشت به اسم این که عدل اسلامی چنین اقتضا می کند احکام خلاف اسلام را اجرا کرد، بر علماء واجب است که اظهار مخالفت کنند. هر گاه اظهار مخالفت نکنند مورد لعن خدا قرار می گیرند، و این از آیه شریفه پیداست و نیز در حدیث است که. إِذَا ظَهَرَ الْبِدْعَ فَلِلْعَالَمِ أَنْ يَظْهَرَ عِلْمُهُ، وَإِلَّا فَفَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (۱). چون بدعتها پدید آید بر عالم واجب است که علم (دین) خویش را اظهار کند و گر نه لعنت خدا بر او خواهد بود. خود اظهار مخالفت و بیان تعالیم و احکام که مخالفت بدعت و ظلم و گناه میباشد مفید است، چون سبب میشود عامه مردم به فساد اجتماعی و مظالم حکام خائن و فاسق یا بی دین پی برده به مبارزه برخیزند و از همکاری با ستم کاران خودداری نمایند و به عدم اطاعت در برابر قدرتهای حاکمه فاسد و خائن دست بزنند. اظهار مخالفت علمای دینی در چنین مواردی یک نهی از منکر از طرف رهبری دینی جامعه است که موجی از نهی از منکر و یک نهضت مخالف و نهی از منکر را به دنبال می آورد، نهضتی را به دنبال می آورد که همه مردم دین دار و غیرتمند در آن شرکت دارند نهضتی که اگر حکام ستم کار و منحرف به آن تسلیم نشوند و به صراط مستقیم رویه اسلامی تبعیت از احکام الهی باز نیابند و بخواهند. با قدرت اسلحه آنرا ساکت

کنند، در حقیقت به تجاوز مسلحانه دست زده و. فئه باغیه. خواهندبود و بر مسلمانان است که به جهاد مسلحانه با. فئه باغیه. یعنی حکام تجاوزکار بپردازند تاسیاست جامعه و رویه حکومت کنندگان مطابق با اصول و احکام اسلام باشد. ما باید جلوی این غارتگریها و حرامخواری ها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند ولی علمای دینی وظیفه شان سنگین تر و مهم تر است. ما باید پیش از سایر افراد مسلمان به این جهاد مقدس و این وظیفه خطیر اقدام کنیم. ما به خاطر مقام و موقعیتی که داریم بایستی پیشقدم باشیم. اگر امروز قدرت نداریم که جلو این کارها را بگیریم و حرامخواران و خائنین به ملت و دزدان مقتدر و حاکم را به کیفر برسانیم باید کوشش کنیم این قدرت را به دست بیاوریم و در عین حال به عنوان حد اقل انجام وظیفه از اظهار حقائق و افشای حرامخواری ها و دروغ پردازی ها کوتاهی نکنیم وقتی قدرت به دست آوردیم نه تنها سیاست و اقتصاد و اداره کشور را درست می کنیم بلکه حرامخورها و دروغ پردازها را شلاق میزنیم و به کیفر می رسانیم.

عمده وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای این امور است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دائره کوچکی قرار داده و به مواردی که ضررش برای خود افرادی است که مرتکب میشوند یا ترک میکنند محصور ساخته ایم در اذهان ما فرو رفته که. منکرات فقط همین هایی هستند که هر روز میبینیم یا میشنویم. مثلا اگر در اتوبوس نشسته ایم موسیقی گرفتند، با فلان قهوه خانه کار خلافی را مرتکب شد یا در وسط بازار کسی روزه خورد منکرات میباشد و باید از آن نهی کرد و به آن منکرات بزرگ توجه نداریم. آن مردمی را که دارند حیثیت اسلام را از بین میبرند حقوق ضعفاء را پایمال میکنند و ... باید نهی از منکر کرد. اگر یک اعتراض دسته جمعی به ظلمه که خلافی مرتکب میشوند یا جنایتی میکنند بشود اگر چند هزار تلگراف از همه بلاد اسلامی به آنها بشود که این کار خلاف را انجام ندهید یقینا دست بر می دارند. وقتی که بر خلاف حیثیت اسلام و مصالح مردم کاری انجام دادند نطقی ایراد کردند اگر از سراسر کشور از تمام قراء و قصبات از آنان استنکار شود زود عقب نشینی می کنند. خیال می کنید می توانند عقب نشینی نکنند؟ هرگز نمی توانند من آنها را میشناسم من میدانم که چکاره اند خیلی هم ترسو هستند. خیلی زود عقب نشینی میکنند لیکن وقتی که دیدند ما از آنها بی عرضه تریم جولان می دهند. در قضیه ای که علماء با هم اتحاد داشتند و اجتماع کردند و از شهرستانها هم از آنها پشتیبانی شد و هیئتها آمدند، خطابه ها ایراد کردند دستگاه عقب نشینی کرد و آن قرار داد را نسخ نمود (۱) بعد که به تدریج ما را سرد و سست کردند و از هم جدا ساختند و برای هر یک تکلیف شرعی معین کردند در نتیجه این اختلاف کلمه و تشنت اقوال جری شدند، و اکنون هرکاری که میخواهند با مسلمین و مملکت اسلامی میکنند.

این که میفرماید مجاری امور در دست علماء است برای دو سال و ده سال نیست فقط نظر به اهالی مدینه نیست. از خود روایت و خطبه معلوم می شود که حضرت امیر (ع) نظر وسیعی دارد نظر به یک امت بزرگ است که باید به حق قیام کنند. اگر علماء که در حلال و حرام الهی امین میباشند و آن دو خاصیت علم و عدالت را که قبلا عرض کردم دارا بودند حکم الهی را اجرا می کردند حدود را جاری می ساختند و احکام و امور اسلام به دست آنان جریان می یافت دیگر ملت بیچاره و گرسنه نمی ماند، احکام اسلام تعطیل نمی گردید.

این روایت شریفه از مؤیدات بحث ماست. اگر از نظر سند ضعیف نبود میتوان گفت از ادله است، اگر نگوییم که خود مضمون روایت شاهد بر این است که از لسان معصوم علیه السلام صادر شده و مضمون صادقی است. ما از موضوع ولایت فقیه گذشتیم و دیگر در این زمینه صحبتی نمیکنیم نیازی هم نیست که در موضوع فروع مطلب، مثلا زکات باید چگونه باشد، حدود چطور اجرا شود... بحث کنیم ما اصول موضوع را که عبارت از ولایت فقیه حکومت اسلامی) می باشد مورد بررسی قرار دادیم و عرض کردم ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) میباشد برای فقیه هم ثابت است. در این مطلب هیچ شکی نیست مگر موردی دلیل بر خلاف باشد و البته ما هم آن مورد را خارج میکنیم همان طور که قبلا عرض کردم موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم مرحوم میرزای شیرازی (۱) در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود و همه علماء بزرگ ایران جز چند نفر از این حکم متابعت کردند. (۲) حکم قضائی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان ثانوی (۳) این حکم حکومتی را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود و با رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد.

برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی

اشاره

ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم. در همه عالم و همیشه همین طور بوده است. چند نفر با هم می نشستند فکر میکردند تصمیم می گرفتند و به دنبال آن تبلیغات می کردند کم کم بر نفرات هم فکر اضافه میشد. سرانجام به صورت نیرویی در یک حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن جنگیده آن را ساقط می کردند محمد علی میرزانی را از بین میبردند و حکومت مشروطه تشکیل می دادند. همیشه از اول، قشون و قدرتی در کار نبوده است و فقط از راه تبلیغات پیش می رفته اند. قلدریها و زور گوییها را محکوم می کردند، ملت را آگاه می ساختند و به مردم می فهماندند که این قلدریها غلط است. کم کم دامنه تبلیغات توسعه می یافت و همه گروه های جامعه را فرا می گرفت. مردم بیدار و فعال میشدند و به نتیجه می رسیدند.

تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ما است. وظیفه فقها است که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود. در روایت ملاحظه کردید که در وصف جانشینان پیغمبر اکرم (ص) یعنی فقها آمده است که يعلمونها الناس یعنی دین را به مردم تعلیم میدهند. مخصوصا در شرایط کنونی که سیاستهای استعماری و حکام ستمگر و خائن و یهود و نصاری و مادیون در تحریف حقائق اسلام و گمراه کردن مسلمانان تلاش می کنند. در این شرایط مسئولیت ما برای تبلیغات و تعلیمات بیش از هر وقت است. امروز می بینیم که یهودیها خذلهم الله «۱» در قرآن تصرف کرده اند و در قرآنهایی که در مناطق اشغالی چاپ کرده اند تغییراتی داده اند. ما موظفیم از این تصرفات خائنانه جلوگیری کنیم باید فریاد زد و مردم را متوجه کرد تا معلوم شود که یهودیها و پشتیبانان خارجی آنها کسانی و میخواهند حکومت یهود در دنیا تشکیل دهند و چون جماعت مودی و فعالی هستند می ترسم نعوذ

بالله روزی به مقصود برسند و سستی بعضی از ما باعث شود که یک وقت حاکم یهودی بر ما بر ما حکومت کند خدا آن روز را نیاورد. از طرف دیگر عده ای از مستشرقین که عمال تبلیغاتی مؤسسات استعماری هستند مشغول فعالیتند تا حقائق اسلام را تحریف و وارونه کنند. مبلغین استعماری سرگرم کارند در هر گوشه از بلاد اسلامی جوانهای ما را با تبلیغات سوء دارند از ما جدا می کنند که یهودی و نصرانی کنند بلکه آنها را فاسد و بی دین لا ابالی میسازند و همین برای استعمارگران کافی است. در تهران ما، مراکز تبلیغات سوء کلیسائی و صهیونیسم و بهائیت به وجود آمده که مردم را گمراه می کند و از احکام و تعالیم اسلام دور میسازد.

صهیونیسم "عنوان یک جریان ناسیونالیستی بسیار متعصب است که به انگیزه ایجاد یک کشور مستقل یهودی به وجود آمد. نام آن از کوه صهیون در بیت المقدس گرفته شده که آرامگان داود نبی است صهیونیسم واکنشی بود در برابر یهود ستیزی کشورهای اروپایی پیشرو این نهضت یک روز نامه نویس مجارستانی یهودی به نام تئودور هرتسل بود که در سال ۱۸۹۷ م. نخستین کنگره جهانی صهیونیسم را در سوئیس برپا داشت. در این کنگره شخصی به نام وایزمن که بعدها نخستین رئیس جمهور دولت اسرائیل شد اعضای کنگره را به هر وسیله متقاعد ساخت که فلسطین را به عنوان موطن یهودیان بشناسند و با توطن یهودیان در این کشور موافقت کنند. با صدور اعلامیه بالفور و موافقت انگلستان با کوچ یهودیان به فلسطین صهیونیستان یهودیان بیشتری به فلسطین آوردند و به کمک سرمایه های آمریکا زمینها و مزارع و خانه های اعراب را از چنگ آنان بیرون آوردند، چنانکه اکنون قدرت مالی سازمان صهیونیسم برابر دارایی بزرگترین شرکتهای انحصاری جهان است. مرکز این سازمان آمریکاست و فعالیتهای جمعیتهای صهیونیست را در بیش از ۶۰ کشور جهان رهبری میکند سازمان صهیونیسم دارای ۱۸ سازمان اصلی، ۲۸۱ سازمان ملی یهودی، ۲۵۱ فدراسیون محلی است و نیز انواع مجامع مشورتی و صندوق پولی و بسیاری امکانات سیاسی و اقتصادی دیگر را در اختیار دارد. این سازمان هم چنین دارای مراکز اطلاعات و جاسوسی در اکثر کشورهای جهان است و از رسانه های عمومی سراسر دنیا کمک می گیرد. صهیونیست ها جمعا ۱۰۳۶ روز نامه و مجله در اختیار دارند که معروفترین آنها روز نامه نیویورک تایمز است.

اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات

بسیاری از احکام عبادی اسلام منشاء خدمات اجتماعی و سیاسی است عبادت های اسلام اصولا توأم با سیاست و تدبیر جامعه است. مثلا نماز جماعت و اجتماع حج و جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی حائز آثار سیاسی است. اسلام این گونه اجتماعات را فراهم کرده تا از آنها استفاده دینی بشود عواطف برادری و همکاری افراد تقویت شود رشد فکری بیشتری پیدا کنند برای مشکلات سیاسی و اجتماعی خود راه حل هایی بیابند و به دنبال آن به جهاد و کوشش دسته جمعی بپردازند در کشورهای غیر اسلامی یا حکومتهای غیر اسلامی در کشورهای اسلامی هر گاه بخواهند چنین اجتماعی فراهم آورند مجبورند ملیونها از ثروت و بودجه مملکت را صرف کنند تازه اجتماعات آنها بی صفا و ظاهری و عاری از آثار خیر است. اسلام ترتیباتی داده که هر کس خودش آرزو می کند به حج برود و راه افتاده به حج میرود. خودش با اشتیاق به نماز جماعت میرود، باید از این اجتماعات به منظور تبلیغات و تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی اسلامی استفاده کنیم. بعضی

به این فکرها نیستند و بیش از این که و لا الضالین را خوب ادا کنند فکری ندارند، حج که می روند به جای این که با برادران مسلمان خود تفاهم کنند عقاید و احکام اسلام را نشر دهند و برای مصائب و مشکلات عمومی مسلمانان چاره ای بیندیشند و مثلا برای آزاد کردن فلسطین که وطن اسلام است اشتراک مساعی کنند به اختلافات دامن می زنند. در حالی که مسلمین صدر اسلام با اجتماع حج و با جماعت جمعه کارهای مهم انجام می دادند. در خطبه روز جمعه این طور نبود که فقط یک سوره و دعایی بخوانند و چند کلمه ای بگویند با خطبه های جمعه بسیج سپاه می شد و از مسجد به میدان جنگ می رفتند و کسی که از مسجد به میدان جنگ برود فقط از خدا می ترسد و بس و از کشته شدن و فقر و آوارگی نمی ترسد، و چنین سپاهی سپاه فاتح و پیروز است. هر گاه خطبه هایی را که راجع به جمعه است و خطبه های حضرت امیر (ع) را ملاحظه کنید می بینید که بنا بر این بوده که مردم را به راه بیندازند و به حرکت در آورند و به مبارزه برانگیزند، برای اسلام فدائی و مجاهد بسازند، و گرفتاریهای مردم دنیا را بر طرف کنند. اگر هر روز جمعه مجتمع می شدند و مشکلات عمومی مسلمانان را به یاد می آوردند و رفع میکردند یا تصمیم به رفع آن می گرفتند کار به اینجا نمیکشید. امروز باید با جدیت این اجتماعات را ترتیب دهیم و از آن برای تبلیغات و تعلیمات استفاده کنیم به این ترتیب نهضت اعتقادی و سیاسی اسلام وسعت پیدا می کند و اوج می گیرد.

عاشورایی به وجود آورید

اسلام را عرضه بدارید و در عرضه آن به مردم، نظیر عاشورا به وجود بیاورید چطور عاشورا را محکم نگهداشته و نگذاشته ایم از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشورا سینه میزنند و اجتماع میکنند سلام بر مؤسس آن شما هم امروز کاری کنید که راجع به حکومت موجی به وجود آید، اجتماعات برپا گردد، روضه خوان و منبری پیدا کند، و در ذهن مردم مطرح بماند. اگر اسلام را معرفی نمایید و جهان بینی یعنی عقاید و اصول و احکام و نظام اجتماعی اسلام را به مردم بشناسانید با اشتیاق کامل از آن استقبال می کنند. خدا میداند که خواستاران آن بسیارند من تجربه کرده ام. وقتی کلمه ای القا میشد موجی در مردم ایجاد می گردید. برای این که مردم همگی از این وضع ناراحت و ناراضی هستند زیر سرنیزه و خفقان نمیتوانند حرفی بزنند کسی را می خواهند که بایستد و با شجاعت صحبت کند. اینک شما فرزندان دلیر اسلام مردانه بایستید و برای مردم نطق کنید، حقایق را به زبان ساده برای توده های مردم بیان کنید و آنان را به شور و حرکت در آورید از مردم کوچه و بازار از همین کارگران و دهقانان پاکدل و دانشجویان بیدار مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد. از همه اصناف جامعه آماده اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند مبارزه برای آزادی و سعادت احتیاج به دین دارد اسلام را که مکتب جهاد و دین مبارزه است در اختیار مردم قرار دهید تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کنند و به صورت یک نیروی مجاهد، دستگاه سیاسی جائر و استعماری را سرنگون کرده حکومت اسلامی را برقرار سازند.

مقاومت در مبارزه ای طولانی

هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما به زودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیتهای متنوع و مستمری داریم این هدفی است که احتیاج به زمان دارد. عقلای عالم

یک سنگ اینجا می گذارند تا بعد از دویست سال دیگری پایه ای بر آن بنا کنند و نتیجه ای از آن به دست آید خلیفه به پیر مردی که نهال گردو میکاشت گفت پیر مرد گردو میکاری که ۵۰ سال دیگر و بعد از مردنت ثمر میدهد؟ در جوابش گفت دیگران کاشتند ما خوردیم ما می کاریم تا دیگران بخورند. فعالیت های ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه بدهد باید دنبال شود. چون خدمت به اسلام است و در راه سعادت انسانهاست و امر شخصی نیست که بگوئیم چون حالا به نتیجه نمی رسد و دیگران بعدها نتیجه آن را میگیرند به ما چه ربطی دارد؟! سید الشهداء (ع) که تمام جهات مادی خود را به معرض خطر در آورد و فدا کرد اگر چنین تفکری داشت و کارها را برای شخص خود و استفاده شخصی میکرد از اول سازش مینمود و قضیه تمام میشد. هیئت حاکمه اموی از خدا میخواستند که امام حسین (ع) دست بیعت بدهد و با حکومت آنها موافقت نماید. از این بهتر برای آنها چه بود که پسر پیغمبر (ص) و امام وقت به آنها امیر المؤمنین بگوید و حکومتشان را به رسمیت بشناسد ولی آن حضرت در فکر آینده اسلام و مسلمین بود به خاطر این که اسلام در آینده و در نتیجه جهاد مقدس و فداکاری او در میان انسانها نشر پیدا کند و نظام سیاسی و نظام اجتماعی آن در جامعه ها برقرار شود مخالفت نمود مبارزه کرد و فداکاری کرد.

اصلاح حوزه های روحانیت

اشاره

معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه های روحانیت اصلاح شود. به این ترتیب که برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات تکمیل گردد، سستی و تنبلی و پاس و عدم اعتماد به نفس جای خود را به جدیت و کوشش و امید و اعتماد به نفس بدهد آثاری که تبلیغات و تلقینات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از بین برود افراد جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز میدارند اصلاح شود آخوندهای درباری که دین را به دنیا می فروشند از اینلباس خارج و از حوزه ها طرد و اخراج شوند.

از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار

عمال استعمار و دستگاههای تربیتی و تبلیغاتی و سیاسی حکومتهای دست نشانده و ضد ملی قرنها است که سم پاشی می کنند و افکار و اخلاق مردم را فاسد می سازند. کسانی که از میان مردم وارد حوزه های روحانیت میشوند طبعاً آثار سوء فکری و اخلاقی را با خود می آورند. حوزه های روحانیت جالی از جامعه و مردم است. بنای از ما باید در اصلاح و فاسد است از بین ببریم و با آن مبارزه کنیم.

این آثار، کاملاً مشهود است. مثلاً بعضی را می بینیم که در حوزه ها نشسته و به گوش یکدیگر میخوانند که این کارها از ما ساخته نیست. چکار داریم به این کارها ما فقط باید دعا کنیم و مساله بگوئیم این افکار آثار تلقینات بیگانگان است نتیجه تبلیغات سوء چند صد ساله استعمارگران است که در اعماق قلوب نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه ها وارد شده و باعث افسردگی و سنتی و تنبلی گردیده و نمی گذارد رشدی داشته باشند.

اصلاح مقدس نماها

این گونه افکار ابلهانه که در ذهن بعضی وجود دارد به استعمارگران و دولتهای جابر کمک میکند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به مقدسین معروفند و در حقیقت مقدس نما هستند نه مقدس باید افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم. چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته اند.

روزی آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای خوانساری، رضوان الله علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند. به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس نماها را روشن کنید. با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دستهای شما را گرفته باشد. اینهایی که اسمشان مقدسین است نه مقدسین واقعی و متوجه مفاصد و مصالح نیستند دستهای شما را بسته اند و اگر بخواهید کاری انجام بدهید، حکومتی را بگیریید مجلسی را قبضه کنید که نگذارید این مفاصد واقع شود آنها شما را در جامعه ضایع می کنند. شما باید قبل از هر چیز فکری برای آنها بکنید.

امروز جامعه مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می گیرند و به اسم اسلام به اسلام صدمه می زنند ریشه این جماعت که در جامعه وجود دارد در حوزه های روحانیت است. در حوزه های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه ها افرادی هستند که روحیه مقدس نمایی دارند و از اینجا روحیه و افکار سوء خود را به نام اسلام در جامعه سرایت میدهند اینها هستند که اگر یک نفر پیدا شود بگوید بیا بیاید زنده باشید بیا بیاید نگذارید ما زیر پرچم دیگران زندگی کنیم، نگذارید انگلیس و آمریکا این قدر به ما تحمیل کنند نگذارید اسرائیل این طور مسلمانان را فلج کند. با او مخالفت می کنند. هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحتهای مکرر، بیدار نشده و به انجام وظیفه برخاستند معلوم میشود قصورشان از غفلت نیست بلکه درد دیگری دارند. آنوقت حسابشان طور دیگری است.

تصفیه حوزه ها

حوزه های روحانیت محل تدریس و تعلیم و تبلیغ و رهبری مسلمانان است. جای فقهای عادل و فضلا و مدرسین و طلاب است. جای آنهاست که امانت دار و جانشین پیغمبران هستند. محل امانت داری است و بدیهی است که امانت الهی را نمی توان به دست. هر کس داد. آن آدمی که میخواهد چنین منصب مهمی را به عهده بگیرد و ولی امر مسلمین و نائب امیر المؤمنین باشد و در اعراض، اموال و نفوس مردم مغانم، حدود و امثال آن دخالت کند باید منزّه بوده دنیا طلب نباشد آن کسی که برای دنیا دست و پا می کنند هر چند در امر مباح باشد امین الله نیست و نمی توان به او اطمینان کرد. آن فقیهی که وارد دستگاه ظلمه میگردد و از حاشیه نشینان دربارها میشود و از اوامرشان اطاعت میکنند امین نیست و نمی توانند امانت دار الهی باشد خدا می داند که از صدر " اسلام تا کنون از این علماء سوء چه مصیبتهایی بر اسلام وارد شده است؟ ابو حریره یکی از فقها است لیکن خدا می داند که به نفع معاویه و امثال او چقدر احکام جعل کرد و چه مصیبتهایی بر اسلام وارد ساخت قضیه ورود علماء در دستگاه ظلمه و سلاطین غیر از ورود افراد عادی است. یک آدم عادی اگر وارد دستگاه شود فاسق

است و بیش از این چیزی بر آن مترتب نیست. لیکن یک فقیه یک قاضی مثل ابو حریره و شریح قاضی وقتی که در دستگاه ظلمه وارد شوند دستگاه را عظمت می دهند، اسلام را لکه دار می کنند. یک نفر فقیه اگر وارد دستگاه ظلمه شد مثل این است که یک امت وارد شده باشد نه این که یک نفر آدم عادی وارد شده است و لذا ائمه (ع) از ورود به این دستگاه ها شدیداً تحذیر کردند و فرمودند اگر شماها وارد نمی شدید کار به اینجاها نمی رسید. تکالیفی که برای فقهای اسلام است بر دیگران نیست فقهای اسلام برای مقام فقاہتی که دارند باید بسیاری از مباحثات را ترک کنند و از آن اعراض نمایند. فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند. تقیه برای حفظ اسلام و مذهب بود که اگر تقیه نمی کردند مذهب را باقی نمی گذاشتند. تقیه مربوط فروع است مثلاً وضوء را این طور با آن طور بگیر اما وقتی که اصول اسلام حیثیت اسلام در خطر است جای تقیه و سکوت نیست اگر یک فقیهی را وادار کنند که برود سر منیر خلاف حکم خدا را بگوید آیا می توانند به عنوان التقیه دینی و دین آبانی ۲۰ اطاعت کنند؟ اینجا جای تقیه نیست، اگر بناء باشد به واسطه ورود یک فقیه در دستگاه ظلمه بساط ظلم رواج پیدا کند و اسلام لکه دار گردد نباید وارد شود هر چند او را بکشند. و هیچ عذری از او پذیرفته نیست مگر این که معلوم شود ورود او در آن دستگاه روی پایه و اساس عقلانی بوده است مثل علی بن یقطین که معلوم است برای چه وارد شده است یا خواجه نصیر رضوان الله علیه که معلوم است در ورود او چه فوایدی بود.

آخوند های درباری را طرد کنید

اینها از فقهای اسلام نیستند و بسیاری از اینها را سازمان امنیت ایران معمم کرده تا دعا کنند. اگر در اعیاد و دیگر مراسم نتوانست به زور و جبر ائمه جماعت را وادار کنند که حضور یابند از خودشان داشته باشند تا جل جلاله بگویند اخیراً لقب. جل جلاله به او (شاه) داده اند! اینها فقها نیستند شناخته شده اند مردم اینها را میشناسند در این روایت است که از این اشخاص بر دین بترسید اینها دین شما را از بین میبرند. اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند ساقط شوند. اگر اینها در اجتماع ساقط نشوند امام زمان را ساقط میکنند، اسلام را ساقط می کنند. باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام به اسم علماء اسلام این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد میکنند باید برداشته شود. من نمیدانم جوانهای ما در ایران مرده اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم این طور نبود؟ چرا عمامه های اینها را بر نمی دارند؟ من نمی گویم بکشند؟! اینها قابل کشتن نیستند لکن عمامه از سرشان بردارند. مردم موظف هستند. جوانهای غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها (جل جلاله گوها معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند. لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند! لیکن عمامه هایشان را بردارند نگذارند معمم ظاهر شوند. این لباس، شریف است نباید بر تن هر کسی باشد عرض کردم که علماء اسلام از این مطالب منزه اند و در این دستگاهها نبوده و نیستند و آهایی که به این دستگاه وابسته اند مفتخورهایی هستند که خود را به مذهب و علماء بسته اند و حسابشان اصلاً جداست و مردم آنها را می شناسند.

حکومت های جائر را براندازیم

روابط خود را با مؤسسات دولتی آنها قطع کنیم. با آنها هم کاری نکنیم از هر گونه کاری که کمک به آنها محسوب می شود پرهیز کنیم، مؤسسات فضائی مالی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی به وجود آوریم.

بر انداختن طاغوت، یعنی قدرتهای سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است وظیفه ما است. دستگاههای دولتی جانر و شد مردم باید جای خود را به مؤسسات خدمات عمومی بدهد و طبق قانون اسلام اداره شود و به تدریج حکومت اسلامی مستقر گردد. خداوند متعال در قرآن، اطاعت از طاغوت و قدرتهای ناروای سیاسی را نهی فرموده است و مردمان را به قیام بر ضد سلاطین تشویق کرده و موسی را به قیام علیه سلاطین و ادا داشته است. روایات بسیاری هست که در آن مبارزه با ظلمه و کسانی که در این تصرف میکنند تشویق شده است. الله علیهم السلام و پیروانشان یعنی شیعه همیشه با حکومتهای جانر و قدرتهای سیاسی باطل مبارزه داشته اند. این معنی از شرح حال و طرز زندگانی آنان کاملاً پیدا است. بسیاری اوقات گرفتار حکام ظلم و جور بوده اند و در حال شدت نقیه و خوف به سر می برده اند البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان و این مطلب در بررسی روایات همیشه مورد نظر است. حکام جور هم همیشه از ائمه (ع) وحشت داشتند. آنها می دانستند که اگر به الله علیهم السلام فرصت بدهند قیام خواهند کرد. این که می بینید. هارون حضرت موسی بن جعفر (ع) را می گیرد و چندین سال حبس می کنند یا مامون ۱۱۰ حضرت رضا (ع) را به مرو می برد و تحت الحفظ نگه می دارد و سرانجام مسموم میکند ۲۰ نه از این جهت است که سید و اولاد پیغمبرند و اینها با پیغمبر (ص) مخالفت هارون و مأمون هر دو شیعی بودند. ۳۰ بلکه از باب الملک عقیم است، ۱۴۰ و اینها می دانستند که اولاد علی (ع) داعیه خلافت داشته بر تشکیل حکومت اسلامی اصرار دارند و خلافت و حکومت را وظیفه خود می دانند. چنانکه آن روز که به امام (ع) پیشنهاد شد حدود فدک ۵۰ را تعیین فرماید تا آن را به ایشان برگردانند طبق روایت حضرت حدود کشور اسلامی را تعیین فرمود ۱۶۰ یعنی تا این حدود حق ما است و ما باید بر آن حکومت داشته باشیم و شما خاصید حکام جائر می دیدند که اگر امام موسی بن جعفر (ع) آزاد باشد زندگی را بر آنها حرام خواهد کرد و ممکن است زمینه ای فراهم شود که حضرت قیام کند و سلطنت را براندازد از این جهت مهلت ندادند. اگر مهلت داده بودند بدون تردید حضرت قیام می کرد. شما در این شک نداشته باشید که اگر فرصتی برای موسی بن جعفر (ع) پیش می آمد قیام می کرد و اساس دستگاه سلاطین غاصب را واژگون می ساخت.

درباره مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه (۴۱))

با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده ای که امر ما را زنده و برپا دارد علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند بدانند هر آینه از ما پیروی و طبق آن عمل می کنند

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف : دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی با استفاده از ابزار نو میتوان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

❖ فصل دوم: نکات مهم ولایت فقیه امام خمینی (ره)

- ۱- این که امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه های علمیه خصوصاً، می باشد.
- ۲- سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سید الشهداء (ع) برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای این که زیر بار ولایتعهدی یزید نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد، قیام فرمود و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد.
- ۳- توطئه ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود: یکی که در همان موقع فاش شد، این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد. و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.
- ۴- استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد؛ تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض که احکامی داشته باشد، مجری ندارد و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است. واضح است که این تبلیغات، جزئی از نقشه استعمارگران است، برای بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است.
- ۵- قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تأمین نمیکند پس از تشریح قانون باید قوه مجریه ای به وجود آید. در یک تشریح یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت، اسلام همان طور که جعل قوانین کرده قوه مجریه هم قرار داده است.
- ۶- سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا:
اولاً، خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی میدهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است.
- ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می کند به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز لازم است.
- ۷- دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین میرساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است.
اولاً، احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد.
ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در مییابی که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمیتوان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.
- ۸- احکام مالی: مالیات هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه ای که ریخته نشان می دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است. مانند: خمس.

- ۹- «جزیه»، که بر «اهل ذمه مقرر شده، و «خراج»، که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته میشود، درآمد فوق العاده ای را به وجود می آورد. مقررشدن چنین مالیاتهایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» برحسب استطاعت مالی و درآمدهای مالیات سرانه ببندد؛ یا از مزارع و «مواشی» آنها مالیات متناسب بگیرد.
- ۱۰- «خراج»، یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که "مال الله" و در تصرف دولت اسلامی است، جمع آوری کند. اینکار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت اندیشی است؛ و با هرج و مرج انجام شدنی نیست.
- ۱۱- احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» که امر به تهیه و تدارک هر چه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش.
- ۱۲ بسیاری از احکام از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد.
- ۱۳- تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است؛ چنانکه حضرت زهرا . الله علیها، در خطبه خود میفرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است.
- ۱۴- امیر المؤمنین (ع) می فرماید: من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پر خوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستم دیدگان ساکت ننشینند و بی کار نایستند.
- ۱۵- فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های "مشروطه سلطنتی" و "جمهوری" در همین است در این که نمایندگان مردم یا شاه، در این گونه رژیمها به قانونگذاری می پردازند؛ در صورتی که قدرت مقتنه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است
- ۱۶- مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومت های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی مینمایند هر چه خواستند به نام قانون تصویب کرده سپس بر همه مردم تحمیل می کنند
- ۱۷- شرایطی که برای زمام دار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از:
- ۱ علم به قانون - ۲ عدالت
- ۱۸- ولایت اعتباری: دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است.

۱۹- ولایت تکوینی: خلافتی است تکوینی، که به موجب آن جمیع ذرات در برابر "ولی امر" خاضع اند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه (ع) نمی رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل. اصولها رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم انواری بوده اند در ظل عرش؛ و در انعقاد نطفه و "طینت" از بقیه مردم امتیاز داشته اند.

۲۰- حاکمی که میخواهد به وسیله تشکیلات دولت و قدرت آمرانه ای که دارد هدفهای عالی اسلام را عملی کند، همان هدف هایی را که امام (ع) شر حداد، بایستی همان خصال ضروری را که سابقاً اشاره کردیم داشته باشد؛ یعنی عالم به قانون و عادل باشد.

و باید که جفاکار و خشن نباشد، تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولتها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.

۲۱- در حقیقت مهمترین وظیفه انبیا (ع) برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنانکه این معنی از آیه شریفه به وضوح پیداست "لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ".

۲۲- هدف بعثتها به طور کلی، این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکان پذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم (ص)، و خواه پیروانش پس از وی توفیق تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند.

۲۳- از روایت بر می آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (ص) یا وصی اوست. در این که فقهای عادل به حسب تعیین ائمه (ع) منصب قضا دادرسی را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است اختلافی نیست. برخلاف مساله "ولایت" که بعضی مانند مرحوم نراقی و از متاخرین مرحوم نائینی، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می دانند، و بعضی نمی دانند. اما این که منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

۲۴- "فقها" اوصیای دست دوم رسول اکرم هستند و اموری که از طرف رسول الله به ائمه واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است.

۲۵- حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا چه اجرائی و چه قضائی نهی می فرمایند. دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نیابند به سلاطین و حکام جور و قضائی که از عمال آنها هستند رجوع کنند هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کنند

۲۶- این حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب میشود مسلمانان از مراجعه به قدرتهای ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائر و غیر اسلامی بسته شود و این تشکیلات عریض و طویل

دادگستری که جز زحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی دهد برچیده گردد و راه بسوی ائمه هدی (ع) و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضاوت دارند باز شود.

۲۷- امام صادق (ع) می فرماید: علما میراث برانند زیرا که پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی گذارند بلکه احادیثی از سخنان را به میراث می گذارند. بنا بر این هر که بهره ای از احادیثشان برگیرد در حقیقت بهره ای شایان و فراوان برده باشد.

۲۸- اگر کسی احکام را آن طور که خدا راضی نیست تفسیر کرد. بدعتی در اسلام گذاشت به اسم این که عدل اسلامی چنین اقتضا می کند احکام خلاف اسلام را اجرا کرد، بر علماء واجب است که اظهار مخالفت کنند. هر گاه اظهار مخالفت نکنند مورد لعن خدا قرار می گیرند، و این از آیه شریفه پیداست و نیز در حدیث است که. إِذَا ظَهَرَ الْبِدْعَ فَلِلْعَالَمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ، وَإِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. چون بدعتها پدید آید بر عالم واجب است که علم (دین) خویش را اظهار کند و گر نه لعنت خدا بر او خواهد بود

۲۹- اگر علماء که در حلال و حرام الهی امین میباشند و آن دو خاصیت علم و عدالت را که قبلاً عرض کردم دارا بودن، د حکم الهی را اجرا می کردند، حدود را جاری می ساختند، و احکام و امور اسلام به دست آنان جریان می یافت، دیگر ملت بیچاره و گرسنه نمی ماند، احکام اسلام تعطیل نمی گردید.

۳۰- هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما به زودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیت های متنوع و مستمری داریم این هدفی است که احتیاج به زمان دارد.

۳۱- معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه های روحانیت اصلاح شود. به این ترتیب که برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات تکمیل گردد، سستی و تنبلی و پاس و عدم اعتماد به نفس جای خود را به جدیت و کوشش و امید و اعتماد به نفس بدهد، آثاری که تبلیغات و تلقینات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از بین برود، افراد جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز میدارند اصلاح شود. آخوندهای درباری که دین را به دنیا می فروشند از اینلباس خارج و از حوزه ها طرد و اخراج شوند.

۳۲- این گونه افکار ابلهانه که در ذهن بعضی وجود دارد به استعمارگران و دولت های جابر کمک میکند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به مقدسین معروفند و در حقیقت مقدس نما هستند نه مقدس باید افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم. .

۳۳- بر انداختن طاغوت، یعنی قدرتهای سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است وظیفه ما است. دستگاه های دولتی جانر و شد مردم باید جای خود را به مؤسسات خدمات عمومی بدهد و طبق قانون اسلام اداره شود و به تدریج حکومت اسلامی مستقر گردد. خداوند متعال در قرآن، اطاعت از طاغوت و قدرت های ناروای سیاسی را نهی فرموده است و مردمان را به قیام بر ضد سلاطین تشویق کرده و موسی را به قیام علیه سلاطین و اداشته است.

۳۴- بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده است.

